

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم ملك يوم الدين اياك نعبد و اياك نستعين
اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم
ولا الضالين آمين ـ اللهم صل على محمد وعلى ال محمد كما صليت على ابراهيم وعلى
ال ابراهيم انك حميد مجيد ـ اللهم بارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على ابراهيم
وعلى ال ابراهيم انك حميد مجيد وسلام على الياسين و الحمد لله رب العالمين ـ
اللهم اني اسئلك ما سئلك نبي الرحمة محمد صلى الله عليه وسلم واعوذ بك مما
استعاذ بك نبيك نبي الامي صلى الله عليه وسلم اللهم اشرح لي صدري ويسر لي
امري واحلل عقدة من لساني يفقهوا قولي انت حسبي ونعم الوكيل نعم المولى
ونعم النصير بعد حمد وصلوة فقير حقير محمد ثناء الله پانی پتی موطنا عثمانی نسبا حنفی مذهبا
نقشبندی مجددی مشربا میگوید چون آرای مردم متفاوت دیده ام بعضے از انہا مناکحات اند

و بعضی میگویند که اولیا بودند لیکن درین زمانه فاسد کسی نیست و بعضی در اولیا عصمت و علم غیب
خیال میکنند و میدانند که اولیا هرچه خواهند همان میشود و هرچه نخواهند معدوم گردد و از قبور اولیا
باین خیال مرادات خود طلب میکنند. و چون در اولیاء الله و مقربان درگاه که زنده اند این
صفت نمی یابند از ولایت آنها منکر میشوند و از فیوض آنها محروم می مانند و بعضی از آنها بر دست
سفیهان و جاهلان که در اسلام و کفر هم فرق نمیکنند بیعت میکنند و بعضی از آنها بسبب کلمات
سکریه شان و کلماتیکه معنی ظاهری آن مراد نیست بر اولیاء الله انکار میکنند و تکفیر مینمایند
و بعضی از آنها کلمات سکریه را حمل بر ظاهر کرده همان اعتقاد نموده عقاید حقه که از قرآن و
حدیث و اجماع امت ثابت است از آن دست میدهند و بعضی بر علوم ظاهری اکتفا نموده
از طلب طریقت تقاعد میکنند و بعضی از آنها در آداب اولیا و ادای حقوق شان تقصیر
میکنند و بعضی از آنها اولیا را پرستش میکنند و نذرهای شان قبول میکنند و مثل بیت الله طواف
قبور شان مینمایند لهذا خواستم که کتابی بنویسم که مردم حقیقت ولایت دریابند و از افراط
و تفریط و تقصیر تحاشی نمایند درین باب کتابی بزبان عربی نوشته بودم مسمی به
ارشاد الطالبین چون بعضی یاران گفتند که چیزی بزبان فارسی باید نوشت تا فارسی خوانان
از آن نفع گیرند لهذا این رساله بزبان فارسی نوشته شد و این رساله بر پنج مقام تقسیم نموده شد
مقام اول در اثبات ولایت و آنچه بدان متعلق است **مقام دوم** در آداب
که ناقصان مریدان را می باید **مقام سوم** در آداب مرشدان **مقام چهارم** در آداب
ترقی و حصول ولایت **مقام پنجم** در رسیدن و رسانیدن بمراتب قرب الهی **مقام**
اول در اثبات ولایت و آنچه بدان متعلق است **فصل** در اثبات ولایت بدان ارشدک الله
تعالی که چنانچه در انسان کمالات ظاهری هستند و آن اعتقادات صحیحه موافق قرآن و حدیث
و اجماع اهل سنت و جماعت و اعمال صالح او امر فرایض و واجبات و سنن و مستحبات و ترک
محرمات و مکروهات و مشتبهات [illegible] همچنان در انسان دیگر کمالات باطنی هم باشند

در صحیح بخاری و مسلم از عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ روایت کرده که فردی ناشناخته نزد رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم آمده پرسید که اسلام چیست فرمود کلمهٔ شهادت و نماز و زکوٰة و روزه ماه رمضان و حج بشرط قدرت گفت که راست گفتی پس تعجب کردیم که سوال میکند و تصدیق مینماید پس از ایمان پرسید فرمود آنکه ایمان آری بخدا و فرشتگان و کتابها و رسولان و روز قیامت و آنکه خیر و شر همه بتقدیر الٰہی است گفت راست گفتی پیغمبر پرسید که احسان چیست فرمود آنکه عبادت کنی خدا را بوجهی که گویا او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی بدانی که او ترا می بیند پیغمبر از قیامت پرسید فرمود که از تو زیاده نمیدانم پیغمبر علامات قیامت پرسید و از آن نشان داد و پیغمبر فرمود که جبرئیل بود برای آموختن دین شما آمده بود و ازین حدیث معلوم میشود که سوای عقائد و اعمال کمالی دیگر است مسمی باحسان آنرا ولایت نام شد صوفی را چون محبت الٰہی مستولی شود که در اصطلاح فنای قلب گفته شود دل او بمشاهده محبوب حقیقی مستغرق و مستهلک می باشد و بغیر او متوجه نمی شود در ینحالت خدا را نمی بیند که رویت او در دنیا عادةً محال است لیکن صوفی را در مرتبهٔ حالتی است گویا که خدا را می بیند و پیش ازینحالت صوفی به تکلف خود را برین حال میدارد ۔ و رسول کریم ازانحالت خبر داد که بدانی که خدا ترا می بیند و دلیل دیگر آنکه رسول فرمود صلی اللہ علیہ وسلم که در بدن انسان پاره گوشته است که اگر او صالح شود تمام بدن صالح شود و اگر فاسد شود تمام بدن فاسد شود و آن دل است و شک نیست که صلاح دل که سبب صلاح بدن باشد آنرا صوفیه فنای قلب می گویند چون در محبت الٰہی فانی شود و نفس در همسایگی او متاثر شود از امارگی باز ماند و حب فی اللہ و بغض فی اللہ کسب کند لاجرم تمام بدن مطیع و فرمانبردار شرع شود اگر کسی گوید که صلاح قلب از ایمان و اعمال است لا غیر گفته شود که در حدیث صلاح قلب را سبب صلاح بدن فرموده و صلاح بدن عبارت است از اعمال صالح پس صلاح قلب اگر مجرد ایمان را گفته شود مجرد ایمان غالباً بدون صلاح بدن هم میباشد و اگر مجموعهٔ ایمان و اعمال صلاح قلب گفته شود پس آنرا سبب صلاح بدن گفتن درست نباشد دلیل سوم آنکه اجماع

منتقد است بر افضلیت صحابه بر غیرشان زود علم و عمل غیر صحابه با صحابه مشارکت دارند
و با این همه رسول کریم فرمود که اگر دیگری مثل جبل احد زر در راه خدا خرج کنند از نیم صاع جو که صحابه
در راه خدا خرج کرده باشند نمی توانند رسید پس این نیست مگر از سبب کمال باطنی که بسبب صحبت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم باطن ایشان از باطن پیغمبر خدا مستنیر شده اگر اولیا را امت
این دولت یافتند از صحبت پیران یافتند و بوساطت از باطن پیغمبر مستنیر شدند و تفاوت
میان این صحبت و آن صحبت ظاهر است پس معلوم شد که سوای کمالات ظاهری کمال است
باطنی که آن تفاوت درجات بسیار دارد چنانچه حدیث قدسی بر آن دلالت میکند که حق تعالی
میفرماید هر که بمن یک وجب نزدیکی جوید من بوی یک گز نزدیکی جویم و هر که بمن یک گز نزدیکی
جوید من بوی بیک باع که سه نیم گز باشد نزدیکی جویم و فرماید که بنده همیشه بمن نزدیکی میجوید بعبادات
نافله تا آنکه من او را دوست میدارم و چون او را دوست میدارم بینایی و شنوایی و قدرت
من می شوم — دلیل چهارم آنکه جماعتی بی نهایت که اتفاق شان بر کذب عقل محال میداند
و آن جماعتی لقیمی(?) است که هر فرد شان بسبب تقوی و علم العقیمی(?) است که تهمت کذب
بروی روا نباشد بزبان قلم و قلم زبان خبر میدهند که تا از سبب صحبت مشایخ که سلسله
صحبت شان برسول کریم صلی الله علیه وسلم میرسد در باطن حالتی پیدا آمده سوای عقاید
فقه که قبل از صحبت شان بدان متحلی بودند آن حالت که حاصل شده محبت با خدا و
دوستان خدا و اعمال صالح و توفیقات حسنات و رسوخ در اعتقادات حقه زنده شده
آنحالت که البته کمال است موجب کمالات است دلیل پنجم خرق عادات است
این دلیل ضعیف است مگر آنکه با نضمام تقوی از سحر ممتاز میشود و بر کمال دلالت دارد
والله تعالی اعلم **فصل دوم** تحقیق ولایت که آن چیست بدان ارشدک الله تعالی
که حق تعالی را با بندگان قرب است که قوله تعالی نحن اقرب الیه من حبل الورید
… رگ گردن و هو معکم اینما کنتم حق تعالی با شماست هر جا که

بران دلالت دارد وقرب الٰہی است باخواص بشر ولاکذ قوله تعالیٰ واسجد واقترب یعنی سجده
کن ونزدیکی جو باخدا وقوله علیه السلام لایزال عبدی یتقرب الیّ بالنوافل حتی احببته
همیشه بنده من نزدیک می شود بسوی من بسبب نوافل تا آنکه دوست میدارم او را بران
دلالت میکند این قرب ثانی معبر است بولایت واول مراتب این قرب بفناء نفس حاصل
میشود قال الله تعالیٰ والله ولی المومنین یعنی الله دوست مسلمانان است لیکن متعمد
به انان آنست که بولایت خاصه معبر است وهمان مرتبه محبوبیت است که در حدیث قدسی
آمده لایزال عبدی یتقرب الیّ بالنوافل حتی احببته وانرا مقامات ومدارج بسیار است
چنانچه ذات حق سبحانه تعالیٰ بیچون وبیچگونه است لیس کمثله شیء فی الذات ولا فی الصفات
ولا فی شیء من الاعتبارات یعنی نیست مانند او تعالیٰ چیزی نه در ذات ونه در صفات ونه
در چیزی از اعتبارات پس این هر دو قرب هم که نسبت درمیان خالق وخلق است نیز
بیچون است مشابه قرب زمانی ومکانی ودیگر انواع قرب نیست نه در ذات ونه در عرضیات
ولہذا این قرب بعقل وحس مدرک نمیشود واگر مدرک میشود ومدرک میشود بعلمی حضوری مناسب علم
حضوری وثابت است این هر دو قرب بادلۂ قطعیه که ایمان بدان واجب است -
چنانچه دیدن حق سبحانه وتعالیٰ بی جهت وبی مقابله رائی ومرئی از النصوص قطعیه ثابت
است بعقل سوال ولایت عبارت است از نسبتی بی کیف که بنده راست باخدا
آنرا بلفظ قرب تسمیه کردن چراست جواب این مقدمه موقوف است بر تمهید دو مقدمه
مقدمه اول آنکه کشف ورویا هر دو عبارت اند از انکه صورت مثال درآئینه خیال مرتسم
میشود خواه در خواب خواه در بیداری. هر قدر آئینه خیال مصفا باشد کشف ورویا صالح
وصادق بود لہذا خواب پیغمبران حق وطی است که آنها معصوم اند از خطا وخیال ایشان صفا تر وباطن
پاکیزه تر است ورویا اولیا غالبا صادق چرا که آنها به برکت صحبت پیغمبران بواسطه
یا بلاواسطه باتباع شریعت صفائی خیالات واخلاص باطن حاصل کرده اند - مولوی برهم

میفرماید بیت آن خیالاتی که دام اولیاست ❊ عکس مه‌رویان بستان خداست
یعنی چون در بواطن ایشان آینه فرعی است یعنی ذاتی نیست بسبب مناسبت اشیا حاصل
شده است گاهی ظلمت اصلی ظاهر میشود و آینه خیال تلمه میگردد پس در کشف و رویا خطا
واقع میشود و این تکدر گاهی بارتکاب محرم یا مشتبهه یا بتجاوز از حد اعتدال یا بالعکاس
و اختلاط عوام میشود و در رویای عوام غالبا کاذب میباشد برای ظلمت باطن ایشان مقدمه دوم
آنکه در عالم مثال از واجب تا ممکن هر چیز مثال است اگرچه ذات و صفات الهی را مثال
نیست مثل چیزی را گویند که همچو آن شی باشد و متصف باشد بصفات او و این در ذات
و صفات الهی محال است بخلاف مثال که آفتاب را مثال بادشاه میگویند حق تعالی
مثال نور خود فرموده مثل نوره کمشکوة فیها مصباح یعنی نور الهی در دل مومن مانند
نور چراغ در چراغدان است تا آخر اوصاف و در حدیث خدا تعالی را بمثال فرموده سید
بنی دارا و جعل فیها مادبة الحدیث و لهذا حق تعالی را در خواب دیدن جائز است
چنانچه در حدیث آمده و یوسف علیه السلام سالهای قحط را بصورت گاوهای لاغر و سالهای
ارزانی را بصورت گاوهای فربه و بصورت خوشه‌های گندم دیده و در صحیح بخاری آمده
که پیغمبر خدا فرمود که بخواب دیدم که مردم بر من می‌آیند بر هر یک از آنها پیرهن است بعضی
را تا پستان و بعضی را فروتر از آن و عمر بر من گذشت و پیرهن خود بر زمین کشید مردم تاویل
آن پرسیدند فرمود مراد ازین علم است ازین احادیث و آیات معلوم شد که هر چیز را مثل
باشد و بادی خود بخواب دیدن آن ممکن است و مظهر گشتن در می‌آید چون این هر دو مقدمه
دانستی پس بدانکه آن نسبت بیچون که آنرا ولایت تعبیر میکنند گاهی در نظر کشفی بصورت
قرب جسمانی متمثل میشود و سیر قدم که در آن قرب ترقی حاصل میشود بنظر کشفی می‌بیند که
گویا سیر میکنم بسوی ذات او تعالی یا بسوی صفتی از صفات او و بنابرین صورت مثالی
آن نسبت را قرب او تعالی و آن ترقی را سیر الی الله و سیر فی الله و سیر من الله و بالله

لفقہ بیشتر والله تعالی اعلم مسئلہ صوفیہ را بعد فنا رجوع نیست ہر کہ رجوع کردہ است پیش از فنا کردہ فقیر برین مسئلہ استدلال میکند بقولہ تعالی وما کان الله لیضیع ایمانکم ان الله بالناس لرءوف الرحیم یعنی حق تعالی ایمان شما ضایع میکند او سبحانہ رحیم مہربان است و رسول فرمودہ صلی الله علیہ وسلم کہ حق تعالی باز نمی ستاند از بندگان لیکن علم را قبض خواہد کرد و بقبض علما ازین معلوم میشود کہ حق تعالی ایمان حقیقی و علم باطنی را ہم قبض نخواہد کرد و مسئلہ کمال تقوی حاصل نمیشود و الا بولایت تا رذائل نفس از حسد و حقد و کبر وریا و طمع و غیرہ بکلی زایل نشود و کمال تقوی حاصل نمیشود و این سقوط لفنای نفس است و تا کہ محبت حق بر غیر او تعالی غالب نشود بلکہ محبت غیر او تعالی در دل او اصلا گنجایش نداشتہ باشد کمال ایمان و کمال تقوی دست نمید ہد و این مربوط است بفنا قلب کہ آنرا رسول کریم بصلاح قلب تعبیر فرمودہ فی الصحیحین عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم لا یومن احدکم حتی اکون احب الیہ من والدہ وولدہ والناس اجمعین یعنی ایمان کامل نمیشود تا کہ رسول الله صلی الله علیہ وسلم او را محبوب تر نباشد از پدر و پسر و تمام مردم متفق علیہ قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم ثلث من کن فیہ وجد بھن حلاوۃ الایمان من کان الله ورسولہ احب الیہ مما سواھما ومن احب عبدا لا یحبہ الا لله ومن یکرہ ان یعود فی الکفر بعد ان انقذہ الله منہ کما یکرہ ان یلقی فی النار متفق علیہ یعنی سہ کس حلاوت ایمان می یابند کسیکہ خدا و رسول نزد او از غیر شان محبوب تر باشد و کسیکہ دوست ندارد کسی را مگر برای خدا و کسیکہ رجوع بکفر مکروہ تر باشد نزد او از دخول در دوزخ یعنی مردم ایمان می آرند و عبادت میکنند بترس دوزخ و او کفر را از دوزخ مکروہ تر دانند یعنی عبادت خدا کنند محض بنابر محبت او نہ بترس دوزخ و نہ بطمع بہشت رابعہ بصریہ در دستی آب گرفت و در دستی آتش ہم و گفت کہ جا میروی گفت میروم تا آتش دوزخ فرو نشانم و بہشت را بسوزانم

تا مردم هر شب و روز رنج و تعب بهشت عبادت خدا کنند و رسول فرمود صلی الله علیه وسلم
اکرموا اصحابی یعنی گرامی دارید اصحاب مرا و حق تعالی میفرماید ان اکرمکم عند الله
اتقاکم یعنی بزرگتر شما کسی است که متقی تر باشد و اجماع امت است که صحابه کرام
اکرم خلق و اتقی اند و این از آنست که بشرف صحبت رسول صلی الله علیه وسلم از همه اسبق
در مقام ولایت آمدند قال الله تعالی والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار
یعنی سبقت کنندگانند و در ایمان پیشی کنندگان در هجرت و قال الله تعالی والسابقون
السابقون اولئک المقربون یعنی پیشی کنندگان در ایمان پیشی کنندگان اند بسوی خدا
اینها جمله مقربان اند مسئله عبادت اولیا را ثواب از دیگران زیاده باشد رسول خدا فرمود
صلی الله علیه وسلم اگر یکی از شما مثل کوه احد زر در راه خدا خرج کند برابر یک سیر یا نیم سیر
جو از صحابه ما نباشد این حدیث در صحیحین از ابی سعید خدری روایت کرده و سر این سخن
آنست که عالم تمامه ظل است مر دایره ظلال را چنانچه بیان کرده خواهد شد ان شاء الله
تعالی و چون صوفی در سیر و ترقی بدایره ظلال رسید و در آن فانی و مستهلک شد قربی
که دایره ظلال را با جناب الهی بود آن قرب این صوفی را حاصل شد و تمام عالم بجای
ظل این صوفی شد و صفات جهانیان و عبادات شان گویا ظل صفات و عبادات این
صوفی شدند پس هر قدر که تفاوت در ظل و اصل باشد آن قدر تفاوت در عبادت ولی و
غیر ولی خواهد بود صوفی و ترقی است را یا من استوی یوماه فهو مغبون پس در هر وقت
حاصل میشود صوفی را از مراتب مرتبه که بهتر باشد از جمیع مراتب سابقه و لهذا [illegible]
بیت سیر زاهد هر شبی یک روزه راه * سیر عارف هر دمی تا تخت شاه * و حجت
درین مسئله حدیث عبید بن خالد است که نبی صلی الله علیه وسلم برادر ساخت دو کس را
از صحابه یکی از انها در راه خدا کشته شد بستر دوم از انها بعد هفته یا مانند آن مرد پس
مردم بر جنازه او نماز خواندند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود در حق این مرده چه دعا کردید

مشغول نشکند ﴿شعر﴾ من نه آنم فاعلات فاعلات ❊ شعر میگویم به از آب حیات ❊ قافیه
اندیشم و دلدار من ❊ گویدم مندیش جز دیدار من ❊ حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه از پیر خود
روایت کرده اند که شیخ محی الدین ابن عربی بعضی جا نوشته است که بعضی اولیا که از ایشان کرامات
بسیار ظاهر شده وقت رحلت آرزو کرده اند که کاشکی از ما اینقدر کرامت ظاهر نمیشد اگر کسی گوید که اگر
خوارق شرط ولایت نباشد چگونه معلوم کرده شود که این ولی الله است حضرت مجدد رضی الله عنه
ازین سخن دو جواب فرموده اند یکی آنکه معلوم کردن ولایت ولی چه ضرورست ولایت نسبتی است با خدا
کسی ازان مطلع باشد یا نباشد اکثر اولیا ما اند که از ولایت خود اطلاع ندارند تا بدیگران چه رسد بعد
مرگ ثمره آن خواهند دید احتیاج بخوارق مر انبیا راست که برای دعوت خلق اند ضرورست که بر
خلق نبوت خود ظاهر کنند و باثبات رسانند اولیا دعوت میکنند بسوی شریعت پیغمبر خود معجزه پیغمبر
برای دعوت او کافی است علما و فقها بظاهر شرع دعوت میکنند و اولیا مریدان را اول بسوی
بجا آوردن ظاهر شریعت دعوت میکنند پس آنها را ذکر تعلیم میکنند و میفرمایند که اوقات خود بیاد الهی
معمور کن تا که ذکر الهی مشغول شود و غیر خدا در دل خطور نکند و درین دعوت احتیاج کرامت نیست
جواب دوم آنکه مرید رشید هر ساعت و هر لحظه کرامات شیخ در ذات خود بتغیر احوال خود می بیند
که دل مرده او را زنده کرده بمشاهده و مکاشفه سرافراز ساخته و زنده کردن مرده نزد عوام عمده کرامات است
و زنده نمودن روح و قلب نزد خواص معتبر است پس کرامت در نظر مرید موجود است و برای عوام
در کار نیست **فائده** بدانکه علامت ولی آنست که ظاهر کمال استقامت داشته باشد بشرع شریف
که حق تعالی میفرماید اِنْ اَوْلِیَاؤُهٗ اِلَّا الْمُتَّقُوْنَ یعنی نیستند اولیاء خدا مگر متقیان و باطن او چنین
باشد که هرگاه کسی در صحبت او نشیند دل خود را مایل بیند بجناب تعالی و متوجه بسوی او یابد بغوی در تفسیر
آورده و امام نووی از نبی صلی الله علیه وسلم روایت کرده که پرسیده شد از رسول خدا صلی الله علیه
وسلم علامت اولیاء الله چیست فرمود آنکه از دیدن ایشان خدا یاد آید و ابن ماجه هم این مضمون روایت
کرده و نیز بغوی از رسول کریم روایت کرده که حق تعالی میفرماید که بدرستیکه اولیاء من از بندگان

آنان هستند که یاد کرده شوند بیاد کردن من و یاد کرده شوم بیاد کردن آنها لیکن این دریافت را هم
فی الجمله مناسبت می باید و سنگ بودن شخص مانع این دریافت است بیت هر کرا در دل بهبود نبود
دیدن روی نبی سود نبود + این مراتبها تاثیراتی است که در هر دل می باشد و اگر در باطن او تاثیر
قوی باشد بقسمی که جذب کند مرید را بسوی خدا تعالی و او را بمراتب قرب رساند او را مکمل گویند
چنانچه در کمال مراتب بسیار اند در تکمیل هم مراتب بسیار اند بعضے اولیا در کمال خود تفوق دارند و در
تکمیل آنقدر تاثیر ندارند و بعضے کمال آنقدر ندارند لیکن بجائیکه خود رسیده اند دیگران را هم میتوانند رسانید
والکل من فضل الله تعالی **مقاصد دوم** در آداب مریدان طالب طریقت سعی
کردن برای تحصیل کمالات باطنی واجب است چرا که حق تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
حق تقاته یعنی ای مسلمانان پرهیز کنید از نامرضیات خدا کمال پرهیزگاری یعنی در ظاهر و باطن
چیزی خلاف مرضی خدا تعالی نباشد از عقاید و اخلاق بکمال تقوی و امر برای وجوب می باشد
و کمال التقوی بدون ولایت صورت نه بندد چنانچه ذکر کرده شد رذایل النفس حسد و حقد و کبر و ریا
و سمعه و عجب است و غیر آن که حرمت آن از کتاب و سنت و اجماع ثابت است تا که زائل نشود
کمال تقوی چگونه صورت بندد و این متعلق است بفنای نفس و ترک معاصی که تقوی عبارت از آنست
و تعبیر است باصلاح جسد که ثمره صلاح قلب است چنانچه در حدیث مذکور شده و آنرا صوفیه فنای قلب
گویند و ولایت عبارت از فنای نفس است صوفیان گفته اند که راهی که ما در صدد وئیم هفت گام سنت
یعنی فنای لطائف خمسه عالم امر قلب و روح و سر و خفی و اخفی و فنای نفس و تصفیه لطیفه قلبیه که
عبارت از صلاح جسد است تقوی بکثرت نوافل تعلق ندارد و تقوی عبارت است از اتیان
واجبات و پرهیز کردن از منهیات ادای فرائض و واجبات بدون اخلاص هیچ اعتبار ندارد قال الله
تعالی فاعبد الله مخلصا له الدین و پرهیز از منهیات بدون فنای نفس صورت نمی بندد
پس تحصیل کمالات ولایت از فرائض آمده لیکن چون حصول ولایت امریست وهبی مقدور نیست
و تکلیف بقدر طاقت است و لهذا حق تعالی فرموده فاتقوا الله ما استطعتم پرهیز کنید

از نامرضیات خدا ہر قدر کہ تواند پس حکم کردہ میشود بدان کہ بذل یعنی کوشش کردن و تبایع در تحصیل آن واجب است و دیگر آنکہ چنانچہ ولایت را مراتب غیر متناہی است چنانچہ سعدی گفتہ

بیت نہ حسنش غایتی دارد نہ سعدی را سخن پایان ❊ بمیرد تشنہ مستسقی و دریا ہمچنان باقی ❊ ہمچنین تقوی ہم مراتب غیر متناہی دارد و رسول خدا فرمود صلی اللہ علیہ وسلم اِنَّ اَعْلَمَکُمْ وَاَتْقَاکُمْ بِاللّٰہِ اَنَا ہر قدر مرد در مراتب قرب الہی ترقی میکند خوف و خشیت بروی غالب میشود و متقی تر میشود اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰہِ اَتْقَاکُمْ و چون تقوی بے نہایت آمد پس سعی در ترقی مقامات قرب بتحصیل تقوی دایما واجب گشتہ و طلب زیادت علم باطنی از فرایض آمدہ قال اللہ تعالی وَقُلْ رَبِّ زِدْنِیْ عِلْمًا یعنی بگوای محمد کہ الہی علم من زیادہ کن و قناعت از مراتب قرب حرام است بر کامل چنانچہ حرام است بر ناقص حضرت خواجہ باقی باللہ رحمۃ اللہ علیہ

سفر باشد باحق در راہ خدا ہمہ ادب باید بود ❊ تا جان باقی است و طلب باید بود ❊ دریا دریا اگر بکامت ریزند ❊ کم باید کرد و خشک لب باید بود ❊ مولوی روم سفر ماید

بیت ای برادر بے نہایت درگہی است ❊ ہر چہ بروی می رسی بروی مایست

حضرت خواجہ باقی باللہ سفر ماید **بیت** ہر جا کہ شد شیخ تو بینیم ❊ دار العطش و تشنہ لبانیم ❊ حضرت موسی علیہ السلام فرمود لَا اَبْرَحُ حَتّٰی اَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَیْنِ اَوْ اَمْضِیَ حُقُبًا یعنی ہمیشہ باشم در سفر تا کہ ہم جایکہ دریای شور و شیرین جمع می شوند کہ آن مکان حضرت خضر بتعلیم الہی معلوم شدہ بود و چون موسی علیہ السلام با خضر ملاقی شدند ھَلْ اَتَّبِعُکَ عَلٰی اَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا گفت کہ آیا متابعت کنم من ترا برای آنکہ بیاموزی مرا آنچہ خدا ترا علم دادہ

مسئلہ چون طلب کمالات باطنی از واجبات آمد پس تلاش پیر کامل مکمل ہم از سفر واجبات گشتہ کہ وصول بخدا بے توسل پیر کامل مکمل این قلیل است و بسیار نادر مولوی روم سفر ماید **بیت** نفس را نکشد بغیر از ظل پیر ❊ دامن آن نفس کش محکم بگیر ❊ و طریق تلاش پیر کامل مکمل آنست کہ از دور ویشان اکثر ملاقات کردہ باشد و بر کسی

از اظهار نکند و صحبت جوئی نکند لیکن خود بیعت نکند مگر بعد تفحص و تامل بسیار اول ملاحظه استقامت
بر شرع کند هرگاه بر شرع مستقیم نه بیند هرگز بوی بیعت نکند اگرچه خرق عادات بروی
از ظاهر باشد که احتمال نفع استدراج است و احتمال ضرر قوی حق تعالی میفرماید ولا تطع منهم
آثما او کفورا یعنی و فرمانبرداری مکن گنهگار و کافر را حق تعالی اول منع از اطاعت گنهگار کرد
پس از اطاعت کافر بسبب بودن بعید و ظهور بطلان او صحبت او مسلمان را لابد مضر خواهد شد که صحبت آثم
مضر خواهد شد حق تعالی میفرماید ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا واتبع هواه وکان امره فرطا
یعنی فرمان برداری مکن کسی را که دل او را غافل ساختیم از یاد خود و پیروی کرد از خواهش خود را
و هست کار او بیرون از اندازه شرع و اتباع هوا عطف تفسیر است تبعیت هوا دلیل است
بر غفلت قلب و فساد جسد یعنی ارتکاب معاصی دلیل است بر فساد قلب که رسول خدا فرموده
اذا فسدت فسدت الجسد کله پس کسیکه مستقیم الاحوال باشد و دعوی ولایت کند
برای نفس خود نه آنکه نظر بکمالات پدر و جد خود مرید بگیرد چنانچه رسم پیرزادگان است پس
دعوی او صحیح است لیکن دعوی او بینه و برهان میباید و ظهور خرق عادات که مقرون باتباع
شرع و استقامت باشد برهان بر ولایت میتواند شد لیکن اقوی براهین آنست که بعد
ثابت شده که در صحبت او و از دیدن او خدا یاد آید و دل از ما سوا سرد شود لیکن بر عوام الناس
و اغیار دریافتن تاثیر صحبت و دل صحبت متعذر است پس باید که در مریدان او کسی را
که عالم و عادل و عاقل بیدار و سوال کند و احوال تاثیر شیخ بپرسد حق تعالی میفرماید
فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی سوال کنید از اهل علم اگر شما علم نباشد
و رسول خدا فرموده صلی الله علیه وسلم انما شفاء العی السوال یعنی نیست شفا جاهل از مرض
جهل مگر سوال کردن از علما پس اگر شخصی شهادت دهد بر تاثیر صحبت او و او عادل باشد نه تابع
طلب جاه یا مال یا غیر آن و احتمال دروغ بروی نباشد و عاقل باشد که شبهه غفلت و حمق هم نباشد
او را تصدیق باید کرد و اگر چند کس این چنین شهادت دهند زیاده تر غلبه ظن بهم رسیده باشد

گفتم و عالم دیم برای او آنکه حق تعالی او را بخشد و با یار او ملحق سازد فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس شما او که بعد شهادت او خوانده و عملهای که بعد او کرده کجا خواهد رفت هر آئینه درمیان این هر دو صحائف او زیاده است از آنکه درزمین و آسمان باشد روایت کرد این حدیث را ابو داود و نسائی و سر آن است که گفته شد که هر نقطه فوقانی از قرب بمنزله اصل است نقاط تحتانی را و نقاط تحتانی بمنزله ظل وے اند پس در هر وقت که نقطه فوقانی حاصل شد از جمیع نقاط تحتانی بهتر است که ظل در مقابله اصل چه رو دارد و مسئله هر ولی که اقرب باشد بسوی خدا تعالی ثواب عبادت او زاید باشد از عبادت دیگر اولیا که در مرتبه پائین تر اند ازان آنچه روایت از عائشه رضی الله تعالی عنها روایت میکنند که در شبی که ستارگان ظاهر و گنجان بنظر می آمد رسول کریم صلی الله علیه وسلم نزد من بود گفتم یا رسول الله آیا باشد کسیکه حسنات او مثل این ستارگان باشد فرمود آری عمر است گفتم که حسنات ابی بکر چسان باشد فرمود که تمام حسنات عمر مثل یک حسنه باشد از حسنات ابی بکر اے بباید دریافت که باوجود مشارکت خلیفتین در جسم متعلقات بسبب منزلت ابیقیم نقاط آمد پس درهر شخصی که بهمه صفات رسید باید دیگرے در دائره ظلال آنجناب تعالی و باید فهمید فضل و خوارق عادات و خوارق عادات بر چند قسم است یکی ازان جمله کشف است و کشف بر دو گونه است یکی کشف کونی که احوال موجودات که از نظر غایب باشد بروی ظاهر شود و احوال موجودات زمان ماضی یا مستقبل بروی هویدا گردد بیهقی از ابن عمر روایت کرده که عمر بن خطاب رضی الله عنه لشکر برای جهاد فرستاد و امیر ساخت مردی را بر آنها که ساریه نام داشت روزی عمر خطبه میخواند در عین خطبه آواز کرد که ای ساریه از جانب کوه هوشیار باش در کوه کفار کمین کرده بودند حضرت عمر را بنظر درآمدند و از مراحل کثیره ساریه را بران مطلع ساخت دوم کشف الهی و آن عبارت است از یافتن احوال خود و احوال دیگر سالکان در سلوک طریق و دریافتن مرتبه قرب هر ولی بخدا تعالی و علوم که بذات و صفات حق تعالی متعلق شود از این قبیل است اگر در عالم مثال بنظر کشفی چیزی دیگر از آنجمله الهام است که حق تعالی در قلب صوفی علمی القا فرماید و کلام با لفظ

همزین قبیل است و فرق درمیان الهام و وسوسه آنست که از الهام قلب صوفی اطمینان پذیرد
و یقین می آرد و وسوسه را قلب سلیم انکار میکند رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم استفت نفسك
وان افتاك المفتیون یعنی فتوی پرس از دل خود اگرچه فتوی دهند ترا مفتیان لیکن اگرچه علماء ظاهر
فتوی بحلال بودن چیزی دهند صوفی را باید که از دل خود فتوی جوید قلب صوفی از حرام بالطبع
نفرت میکند اگرچه باعتبار ظاهر علما حرام مباح گویند این را بخاری از وابصه در تاریخ بسند حسن
روایت کرده و فرمود اتقوا من فراسة المومن فانه ینظر بنور الله یعنی بترسید از دانش
مومن کامل بدرستی که او می بیند بنور خدا بخشیده که در دل اوست این حدیث را ترمذی از ابی سعید
وطبرانی و ابن عدی از ابی امامه روایت کرده دیگر از انجمله تاثیر است و این بر دو گونه است
یکی آنکه تاثیر کند در باطن مرید او را جذب کند بسوی حق جل و علا دوم تاثیر در عالم کون و فساد
که حق تعالی موافق دعای او و اراده او ظهور آرد حضرت زکریا علیه السلام هرگاه که نزد مریم
میرفت رزقی نزد او از غیب می یافت الی همین قبیل است آنچه مذکور اقسام خرق عادات
از اصحاب و اولیا کرامت مرویست مسئله کشف اولیا و الهام شان موجب علم ظنی
است و اگر کشف دو کس باهم متفق شود ظن غالب شود ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و دارمی از
عبدالله بن زید روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم ناقوس طلب فرمود تا مردم بدان
برای نماز جمع شوند بخواب دیدم که مردی ناقوس بدست دارد گفتم ای بنده خدا ناقوس می فروشی
گفت چه خواهی کرد گفتم برای نماز مردم را خواهم طلبید گفت بهتر ازین بیاموزم بگو الله اکبر
اذان بیاموخت چون صبح شد این خواب بحضرت رسول خدا علیه السلام عرض کردم فرمود که
این خواب حق است انشاء الله تعالی برخیز با بلال و او را بیاموز پس من بلال را بیاموختم
پس عمر رضی آمد و گفت یا رسول الله من هم همچنین دیدم رسول الله فرمود فلله الحمد پس عمل
کردن موافق کشف و الهام جائز است اگر مخالف قرآن و حدیث و اجماع و قیاس صحیح
نباشد بیهقی از عایشه رضی روایت کرده که چون صحابه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را بعد

وفات غسل دادند یا نگفتند که پیغمبر علیه السلام را برهنه کنیم یا در پیراهن او غسل دهیم و درین باره
اختلاف کردند حق تعالی برایشان خواب انداخت همه شان به پینک رفتند در خواب آواز
شنیدند که پیغمبر خدا را در پیراهن غسل دهید پس همه شان برخاستند پس غسل دادند و پیراهن او و بالای
قمیص پیمالیدند او را **مسئله** اگر کشف و الهام مخالف حدیث آحاد یا مخالف قیاسی باشد
که جامع باشد شرائط قیاس را آنجا حدیث و قیاس را ترجیح باید داد و حکم باید کرد و بخطا در کشف
و این مسئله مجمع علیه است درمیان سلف و خلف چرا که قول رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حجت قطعی
است و احتمال کذب و نسیان در روایت ثقات ضعیف است و در کشف اولیا خطا بیشتر واقع
میشود و وقتیکه درمیان دو کشف اختلاف واقع میشود پس هر کدام که شرع موید او باشد اولی است
بقبول و اگر شرع از آن ساکت باشد پس صاحب هر دو کشف اگر یک شخص است پس کشف اخیر او لایق
مقبول است چرا که صوفی دائما در ترقی است پس صاحب کشف در زمان اخیر اقرب است بسوی
خدا تعالی و اکمل است با نبیا و اگر صاحب کشف دو کس باشند پس کشف صاحب صحو اولی است
از کشف صاحب سکر چرا که کلام سکران بسیار احتمال غلط دارد و اگر هر دو در صحو و سکر یکسان
باشند پس کسیکه کشف او گاهی مخالف شرع نشده باشد از کشف آنکس بهتر است که نادرا
کشف او مخالف شرع افتاده باشد و کسی را که نادرا مخالف شرع افتاده باشد کشف او بهتر است
از کشف کسیکه غالبا مخالف افتاده باشد و اگر درین هر دو برابر اند پس ترجیح کشف کسی راست
که منزلت او اقرب است بجد انبیا اینهمه وجوه قوت کشف اند و اگر هر دو کشف در قوت برابر باشند
ترجیح بکثرت اصحاب کشف است اگر یک کشف بر ده کس منکشف شود و دیگر کشف بر یک مرد منکشف
شده کشف ده کس اولی و مقبول است لیکن اگر صاحب کشف مردی اقوی باشد کشف او قوی
بهتر باشد از کشف جماعت و حکم الهام هم حکم کشف است علو مرتبه کشفهای مجدد الف ثانی
رحمة الله علیه دریافت باید نمود که از سرچشمه صحو سر زده و گاهی مخالف شرع نیفتاده بلکه بسیر
را شرع موید است و بعضی چنانست که شرع از آن ساکت است و مرتبه او دریادلیار

مثل مرتبه اولی العزم است در انبیا چنانچه مذکور کرده شود ان شاء الله تعالی و اینهمه امور بر سبیل
در کلام او بنظر انصاف بیند مخفی نمی ماند اگر کسی گوید که ایشان دعوی کمالات نبوت و غیر آن
کرده اند و آنکه از بقیه طینت نبی صلی الله علیه وسلم مخلوق شده و آنکه او مجدد الف ثانی است
جواب داده شود که وجود این امور در فردی از امت نبی صلی الله علیه وآله وسلم از شرع ثابت
است چنانچه بیان کنم ان شاء الله تعالی پس بودن مصنف باین کمالات ثابت شده بکشف
و اتباع کشف مخالف شرع نیست **فائده** بدان اسعدک الله تعالی که خرق عادات
از لوازم ولایت نیست بعضی مردان اولیاء الله اند و مقربان درگاه و بخرق عادات
آنها ظاهر نشده چنانچه از اکثر اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خرق عادات مروی
نیست حال آنکه ادنی اصحاب از دیگر اولیاء الله افضل اند پس معلوم شد که فضیلت بعضی اولیا
بر بعضی بکثرت خوارق نیست چه فضل عبارت است از کثرت ثواب خوارق از حظوظ است مناط ثواب نیست
مگر عبادت قرب الهی و ایضا محدثین کرامات اصحاب را در مناقب ذکر کرده اند بلکه کرامات را [illegible]
... آورده اند بعد ذکر معجزات خرق عادات در جوگیان هم میباشد ایضا مجدد رحمة الله علیه
فرموده صاحب عوارف گفته که حق تعالی بعضی مردم را خوارق میدهد و دیگر را از خوارق نمیدهد و آنها افضل باشند
از صاحب خوارق و خرق عادات کمتر است در مرتبه از ذکر قلب و تجرید وی شیخ الاسلام خواجه عبد الله
انصاری گفته که فراست عارفان مطلق است بدریافت استعدادات طالبان و مقامات اولیا
و فراست اهل ریاضت و گرسنگی مخصوص بدریافت صور و احوال اشیا که غائب از نظر او ست هرگاه که
اکثر خلائق بدنیا مشغول اند و از خدا منقطع و لهذا شان بیشتر مایل است بسوی کشف احوال
غائبان و این ارباب ریاضت عمده میدانند آنها را کشف اهل عرفان و حقیقت کاره ندارند و میگویند که اگر
اینها اهل الله می بودند از احوال غیب خبردار بایستی چون اینقدر خبر ندارند پس چگونه خواهند در
همچنین منافقان هم در حق سید المرسلین میگفتند این شبهات باین خیالات فاسده از برکات
دوستان خدا محروم اند و نمیدانند که حق تعالی درباره دوستان خود غیرت دارد که [illegible]

روایات بحد تواتر رسد پس قطع بهم رسد لیکن غلبهٔ ظن برای رجوع آوردن بخدمت مردی مستقیم الاحوال کافی است چراکه در صحبت مردی متقی احتمال ضرر نیست و نفع اگرچه نیست لیکن محتمل البته است پس طلب کند نفع را اگر از آنجا مقصود بدست آید فهو المراد یا دیگر تلاش کند **مسئله** اگر شخصی بخدمت شیخ مدتی بحسن اعتقاد ماند و در صحبت او فیض نیافت واجب است بروی که ترک او کند و تلاش شیخ دیگر نماید و گرنه مقصود و معبود وی بدون خدا تعالی و این شرک است حضرت عزیزان رامیتنی پیر طریقه نقشبندیه رحمه الله تعالی بابا هر که نشستی و نشد جمع دلت ⁂ و ز تو نرمید صحبت آب و گلت ⁂ زنهار ز صحبتش گریزان میباش ⁂ ورنه نکند روح عزیزان بهلت ⁂ لیکن از آن شیخ حسن ظن دارد و محتمل که آن شیخ کامل و مکمل باشد در نزد او نصیب آنکس نبود و همچنین اگر شیخ کامل و مکمل باشد و از این جهان رحلت فرمود و مرید بدرجه کمال نرسید واجب است که آن مرید صحبت شیخ دیگر تلاش کند که مقصود خداست حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه فرموده که صحابه کرام بعد رسول کریم صلی الله علیه وسلم بیعت ابابکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم کردند مقصود از این بیعت فقط امور دنیا نبود بلکه کسب کمالات باطنی هم بود اگر کسی گوید که فیض اولیا بعد موت آنها باقیست پس طلب کردن شیخ دیگر عبث است گفته شود که فیض اولیا بعد موت آنقدر نیست که ناقص را بدرجه کمال رساند الا نادر اگر فیض بعد موت همان قسم باشد که در حیات باشد پس تمام اهل مدینه از عصر پیغمبر خدا تا اینوقت برابر اصحاب باشند و نیز هیچ کس محتاج صحبت اولیا نباشد چگونه فیض مرده مثل زنده باشد که در مفیض و مستفیض مناسبت شرط است و آن بعد وفات مفقود آری بعد فنا و بقا اگر مناسبت باطنی حاصل شود فیض از قبور توان برداشت لیکن نه آنقدر که در حیات باشد والله تعالی اعلم **مسئله** اگر ولایت شخصی ثابت شود و مرید تاثیر صحبت وی در خود به بیند واجب است بروی که صحبت او را غنیمت داند و دوام دولت او و محکم گردد عشق و محبت او در دل خود راسخ گرداند از جناب الهی رسوخ محبت او درخواست کند و در اتثال

امر و انتهای از مناهی او کوشش بلیغ نماید و دایماً در طلب رضای او باشد و همیشه آگاه باشد
که از خود حرکتی سر نزند که موجب ناخوشی او شود که رضای او موجب رضای حق است و باعث
ترقیات و ناخوشی سد باب فیض و فتوحات **مسئله** تقصیر در آداب شیخ حرام است [illegible]
ترقیات است حق تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی
و لا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تشعرون ای
مسلمانان آواز بلند نکنید بر آواز نبی و سخن بلند نگوئید بحضرت وی مانند سخن بلند کردن شما
در میان خود تا نرسید از آنکه اعمال صالح شما ازین بی ادبی ناچیز شود و شما را خبر نباشد و چون شیخ
نائب پیغمبر است پس همان ادب بجناب او مرعی دارد و چنانچه محبت پیغمبر فرض است برای آنکه پیغمبر
موصل است بخدا و محبت او موجب است محبت خدا را و محبت او موجب است محبت خدا تعالی
را همچنین محبت پیر فرض است که او به نیابت پیغمبر موصل است بخدا تعالی محبت او **مسئله**
بعضی صوفیان میگویند که مرید را ضرور است که پیر خود را بر دیگر مشایخ تفضیل دهد و بعضی
گفته اند که این عقیده باطل است بالبداهة و فوق کل ذی علم علیم فقیر میگوید که تفضیل
بر دو نوع است یکی باختیار و عمد بصورت معنی تفضیل آنست که پیر خود را در حق خود از دیگران انفع
داند این صحیح است دوم بی اختیاری و آن از ثمرات سکر و فرط محبت است پس چون
محبت کامل شد فضائل غیر محبوب در نظر محب بنسبت فضائل محبوب کمتر دیده میشود و او
معذور است بسبب سکر و سوای این دو تاویل این سخن معنی ندارد **مسئله** مرید را بر شیخ
اعتراض کردن نباید که منافی وصول فیض است و دلیل آن قصه حضرت موسی و خضر است
علیهما السلام که موسی چون از خضر التماس فیض کرد خضر از وی عهد گرفت بر آنکه آنچه عمل کنم بر آن
اعتراض مکنی حیث قال انک لن تستطیع معی صبرا و کیف تصبر علی ما لم تحط به خبرا
حتی احدث لک منه ذکرا یعنی اول خضر علیه السلام گفت که تو طاقت صبر نخواهی داشت
و چگونه صبر کنی بر آنچه از حکمت آن علم نداری گفت موسی ان شاء الله تعالی مرا صابر خواهی یافت

السلام گفت پس سوال مکن از کرده من تا که ظاهر کنم برای تو حال پس از اعتراض
لام جدائی شده قال هذا فراق بینی و بینک موسی علیه السلام اعتراض
لام بنا بر ظاهر شرع کرد از حکمت آن اطلاع نداشت خضر گفت این جدائی
یان تو فائده کلام در آنست که شیخ صاحب استقامت و تقوے است
ری که از وی ظاهر شود که مخالف شرع باشد و در آنصورت بر شیخ اعتراض نکند
[illegible] کند و اگر قول باشد حمل کند بر سکر یا بر مجاز یا بر عدم دریافت معنی
[illegible] باشد تا هم آن ولی را انکار نکند گو که آن فعل را انکار کند که بزرگان گفته اند القطب
[illegible] قطب هم گاهی زنا واقع میشود ماعز رضی الله عنه از اصحاب رسول الله
صلعم بود از وی بزور تقدیر زنا واقع شده او را حق تعالی بتوبه توفیق داد که خود را رجم کنانید
و اگر [illegible] شخصی است که شعار او فسق است پس او البته ولی نیست پس تاویل قول و فعل او
ضرور نیست **مسئله** چنانچه تفریط و تقصیر در ادب شرع حرام است افراط ا[illegible] هم
بدتر است کہ تفریط لازم آید در جناب الٰہی نصاری در تعظیم عیسے علیه السلام افراط کردند
پس خدا گفتند از و تفریط در ادب حق تعالے لازم آید و روافض در تعظیم علی مرتضی رضی الله
عنه افراط کردند بعضی گفتند که خدا تعالی در وی حلول کرده و بعضی گفتند که وحی بسوی وی آمده
و بعضی بهتر از خلفای ثلاثه گفتند تفریط در ادب خدا تعالی یا رسول خدا یا خلفای ثلاثه
لازم آمده **مسئله** اولیا را علم غیب نباشد مگر از مغیبات بطریق خرق عادات بکشف
یا الهام آنها را علم شود و علم غیب مر اولیا را گفتن کفر است قال الله تعالے قل لا اقول
لکم عندی خزائن الله ولا اعلم الغیب یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم نمیگویم
من شما را که نزد من خزانه رحمت خداست هر کرا خواهم بدهم و نمیگویم که من علم غیب دارم
و قال الله تعالی ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء یعنی انبیا و ملائکه احاطه نمیکنند
بچیزی از علم خدا مگر آنچه خدا خواهد و آنها را بدان علم دهد و دیگر آیات شاهد این مدعاست

مسئله اگر کسی گوید که خدا و رسول برین عمل گواه اند که فرشتو و اولیا قادر نیستند بر ایجاد
معدوم یا اعدام موجود پس نسبت کردن ایجاد و اعدام و اعطاء رزق یا اولاد و دفع بلا و مرض
وغیر آن بسوی شان کفر است قل لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا الا ما شاء الله یعنی بگو
اے محمد صلی الله علیه وسلم مالک نیستم من برای خویشتن نفع را و نه ضرر را مگر آنچه خدا خواهد
مسئله عبادت مر غیر خدا را جائز نیست و نه مدد در خواستن از غیر حق ایاک نعبد
وایاک نستعین یعنی حق تعالی تعلیم کرده مر بندگان را که بگویند خاص ترا عبادت میکنیم یا الهی
و خاص از تو مدد میخواهیم بر عبادت و بر هر چیز ایاک برای حصر است پس نذر کردن برای اولیا
جائز نیست که نذر عبادت است و اگر کسی نذر کرده وفای نذر نکند که احتراز از معصیت بقدر امکان
واجب است و گرد قبور گردیدن جائز نیست که طواف بیت الله حکم نماز دارد قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم طواف البیت صلوة یعنی طواف بیت الله حکم نماز دارد ـ
مسئله دعا از اولیاء مردگان یا زندگان و از انبیا جائز نیست رسول خدا فرمود صلی الله
علیه وسلم الدعاء هو العبادة یعنی دعا خواستن از خدا عبادت است پس ازین آیة خواند وقال
ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین
حق تعالی میفرماید دعا کنید از من قبول کنم من برای شما دعا را بدرستی که کسانی که تکبر میکنند از
عبادت من قریب است که داخل خواهند شد در جهنم ذلیل و خوار مسئله آنچه جهال میگویند
یا شیخ عبد القادر جیلانی شیئا لله یا خواجه شمس الدین پانی پتی شیئا لله جائز نیست شرک
و کفر است و اگر یا الهی بحرمت خواجه شمس الدین پانی پتی حاجت من روا کن گوید مضائقه ندارد
حق تعالی میفرماید والذین تدعون من دون الله عباد امثالکم یعنی آن کسانیکه شما دعا میخواهید
سوای خدا آنها بندگان اند مانند شما آنها را چه قدرت است که حاجت کسی بر آرند و اگر کسی گوید که
این در حق کفار است که بتان را یاد میکردند گفته شود که لفظ دون الله عام است و لفظ معتبر است
نه خصوص محل و آنچه در حدیث آمده ذکر الانبیاء من العبادة و ذکر الصالحین کفارة و ذکر الموت

صدقة وذکر القبر یقربکم من الجنة یعنی ذکر کردن انبیا عبادت است وذکر کردن صالحان
یعنی اولیا کفاره گناهان است وذکر کردن موت صدقه است وذکر کردن قبر از بهشت نزدیک
میکند رواه صاحب مسند الفردوس بسند ضعیف عن معاذ وذکر علی عبادة یعنی
ذکر علی مرتضی عبادت است رواه صاحب مسند الفردوس عن عائشة بسند ضعیف مراد ازین
ذکر ذکر کردن علوم وکمالات شان وذکر احوال واخلاق وسیرت شان است تا مردم محبت ایشان
در دل نشانند که محبت شان محبت خدا است وباحوال واخلاق وسیرت اقتدا کنند واز مخالفت اوضاع
شان اجتناب نمایند مسئله ذکر محمد صلی الله علیه وسلم با ذکر حق تعالی در اذان واقامت و در تشهد
وماننده آن عبادت است لقوله تعالی ورفعنا لک ذکرک یعنی بلند کردیم برای تو ای محمد
ذکر تو در کلمه واذان وتشهد نام ترا با نام من می آرند وذکر غیر او با وی پس اگر لا اله الا الله محمد رسول الله
گوید وباو ضم کند علی ولی الله یا ابوبکر ولی الله تقریر کرده شود وذکر محمد صلی الله علیه وسلم هم
بر وجهی که در شرع وارد نشده است چنانچه کسی بطور وظیفه یا محمد یا محمد یا محمد گفته باشد
روا نباشد مسئله ولی هیچ گاه بمرتبه ادنی از انبیا نرسد باین مسئله اجماع منعقد
شده است پس قول آنکه ولایت افضل است از نبوت شرعا باطل است وتاویل آن که ولایت
نبی افضل است از نبوت باطل است کذا مسئله هیچ ولی بمرتبه نبی نمیرسد وتکالیف
شرعی از وی ساقط نشود مگر مجذوب که فقد کم العقل رود که عقل وبلوغ شرط تکلیف است
وتکالیف شرعی از انبیا هم ساقط نمی شود بلکه کثرت تکالیف دلیل شرف است تبلیغ احکام
بر انبیا واجب است نماز تهجد بر نبی صلی الله علیه وسلم بروایتی واجب بود ونماز ضحی وسنت
فجر هم بروایتی واجب بود مسئله عصمت خاصه انبیا است واولیا را گفتن کفر است
وعصمت در اصطلاح عبارت است از آنکه ممکن نباشد از وی صدور صغیره وکبیره عمدا وخطا
واختلال عقل وغفلت در خواب وبیداری وهذیان وسکر واین در انبیا ضرور است تا در وحی
محل اشتباه نباشد ودر غیر انبیا گفتن مخالف اجماع است مسئله صحابه از اولیا است

ورغم میکرد مردم گفتند یا رسول الله قد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر یعنی بدرستیکه بخشید ترا خدا گناہان ترا اولین و آخرین مراد از گناہ ترک اولی است فرمود

افلا اکون عبدا شکورا یعنی آیا نباشم من بنده کمال شکر کننده ۰ مسئله

آنکه کسی کامل تر از خود بیند باید که از وی اخذ فیض کند بلکه اگر در کمتر از خود خصوصیتی از فضیلتی بیند باید که آنهم طلب کند چنانچه موسی علیه السلام از خضر کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم است را امر و آموخت اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم یعنی الٰہی رحمت بفرست بر محمد و بر آل محمد او چنانچه رحمت فرستادی بر ابراہیم و آل او حضرت مجدد رضی اللہ عنه میفرمایند که مبدء تعین محمد صلی اللہ علیه وآله وسلم محبوبیت صرفه است و مبدء تعین ابراہیم علیه السلام خلت که زینه پایه تعین محمدیست صاحب ولایت محمدی را ولایت ابراہیمی ضرور است که زینه پایه وے است لیکن چون محبوبیت صرفه میخواہد که محبوب بر زینه پایه توقف ننماید و در مقام خلت ہم فضیلتی عظیم است گو که زینه پایه از محبوبیت صرفه است رب العالمین خواست که تفضیل مقام خلت ہم بعضے پیروان محمد واتباع او کسب کنند تا آن منصب عالی زیر نگین آن سرور محبوبان باشد فان العبد وما فی یده ملک لمولاه یعنی غلام وآنچه در دست اوست ملک خداوند اوست حق تعالی بعد ہزار سال این دعا مستجاب گردانید و حضرت مجدد را که یکی از اتباع آن سرور است بدولت متابعت آن سرور علیه السلام باین سرفراز کرده نافہمان برین سخن آنحضرت اعتراض میکنند ۰ بیت

گر نه بیند بروز شپره چشم ۰ چشمه آفتاب را چه گناه ۰ ترمذی و ابن ماجه از ابی ہریره روایت میکند که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم کلمة الحکمة ضالة المؤمن حیث وجدها فهو احق بها یعنی سخن دین گم کرده مومن است ہر جا که یابد بسبب ملاک تر است بگرفتن این ۰ مسئله اولیا کامل که قدرت ارشاد و تکمیل داشته باشند آنها را باید که بر مردم عرض کنند تا مردم از انها طلب فیض کنند و از طعن و انکار مردم باک نداشند ۔ رسول خدا فرمود لا یزال من امتی امة قائمة بامر الله لا یضرهم من خذلهم ولا من خالفهم یعنی ہمیشه باشند

ازامت من جماعتی ایستاده بکار خدا یعنی برای هدایت خلق و ترویج دین و ضرر نکند آن
مددگاری شان بخذلان یا مخالفت شان کند دعوت خلق بسوی حق سنت انبیا است و
انبیا این کار میکنند این منصب عظمی را برای انکار سفیهان ترک نه نهند حق تعالی میفرماید
فان کذبوك فقد کذب رسل من قبلك جاؤا بالبینات والزبر والکتاب المنیر
تکذیب کنند ترا مردم پس غم مخور بدرستیکه تکذیب کرده شده اند رسولان پیش از تو حالانکه
بودند شواهد النبوت معجزات کتاب های روشنی بخش حدیث فضل العالم علی العابد کفضلی
علی ادناکم ان الله وملائکته واهل السماوات والارض حتی النملة فی جحرها و
الحوت فی الماء لیصلون علی معلم الناس الخیر رواه الترمذی عن ابی امامة الباهلی
یعنی فضیلت عالم بر عابد مثل فضیلت من است بر ادنای شما خدا تعالی و فرشتگان و اهل آسمان
وزمین تا مورچه و ماهی بر آموزنده خیر درود میفرستند مسئله هر که دعوی ولایت و ارشاد بدروغ
کند برای طلب جاه و ریاست و مال این چنین خلیفه شیطان است مثل مسیلمه کذاب ومن اظلم
ممن افتری علی الله کذبا او قال اوحی الی ولم یوح الیه شیء ومن قال سانزل مثل ما انزل الله
ونیست ظالم تر از کسی که بر خدا تعالی دروغ گوید یا گوید که وحی میشود بسوی من حالانکه نشده باشد
یا گوید که نازل خواهم کرد مانند آنچه خدا نازل ساخته که او مثل شیطان از راه خدا باز میدارد و نعوذ
بالله منها مسئله اولیا را جائز است که اظهار نمایند انعام حق تعالی را که در حق آنها شده
و مرتبه و درجه قرب الهی که بفضل خود حق تعالی بآنها عطا فرموده چنانچه قصاید غوث الثقلین
و مکاتیب حضرت مجدد الف ثانی و تصانیف شیخ اکبر از آن مملو است چراکه حق تعالی میفرماید
واما بنعمة ربك فحدث یعنی نعمت پروردگار خود سخن بگو رسول کریم صلی الله علیه وسلم
فرموده ان الحدیث بالنعمة شکر یعنی سخن گفتن بنعمت شکر نعمت است و بیهقی زیاده
کرده و ترکه کفر یعنی سخن گفتن از نعمت خدا شکر است و ترک آن کفران نعمت است و
ابن جریر در تفسیر از ابی البشر غفاری روایت کرد که مسلمانان یعنی صحابه میدانستند که شکر نعمت آن است

که آنرا اظهار نماید چرا که حق تعالی میفرماید لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَاَزِیْدَنَّکُمْ وَلَئِنْ کَفَرْتُمْ اِنَّ
عَذَابِیْ لَشَدِیْدٌ یعنی اگر شکر خواهید کرد نعمت زیاده خواهم کرد و اگر کفران نعمت خواهید کرد
هر آئینه عذاب من شدید است حق تعالی بر کفران نعمت عذاب شدید گفته و دیلمی در فردوس
و ابو نعیم در حلیه روایت کرده که عمر بن الخطاب بر منبر بر آمد و گفت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ صَیَّرَنِیْ
لَیْسَ فَوْقِیْ اَحَدٌ یعنی حمد مر خدا راست که مرا چنان کرد که کسی بالاتر از من نیست باستر از منبر
فرود آمد مردم از وجه این سخن پرسیدند گفت بگفته ام مگر برای شکر نعمت ابن ابی حاتم از مقسم
روایت کرد که با حسن بن علی رضی اللّٰه تعالی عنهما ملاقات کردم پس مصافحه نمودم واز در تفسیر
اَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ پرسیدم فرمود که اگر مرد مسلمان عملی صالح کند خبر دهد از آن مردمان خانه
خود را درین باب احادیث و اقوال صحابه و سلف صالح بسیار است اگر گفته شود که حق تعالی
از تزکیه نفس خود تفاخر منع فرموده و گفت لَا تُزَکُّوْا اَنْفُسَکُمْ یعنی نفس خود را پاکی یاد مکنید
جواب داده شود که تزکیه نفس و اظهار نعمت در صورت باهم التباس دارند لیکن در حقیقت مغایر اند
اگر کمالات را بنفس خود نسبت کند و نسبت آن بخالق فراموش نماید آن تزکیه نفس است و تکبر است
مذموم و اگر آنرا نسبت بجناب حق تعالی کند و خود را فی نفسه منشاء شر داند و اتصاف خود بوجه عاریت
بحول و قوت الٰهی بآن کمالات دانسته شکر الٰهی بجا آرد آنرا اظهار نعمت گویند المعنی هر چند
در نظر عوام التباس دارد لیکن نزد خدا التباس ندارد وَاللّٰهُ یَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ
حق تعالی میداند مفسد را جدا از مصلح اند اولیاء اللّٰه که از رذائل نفس پاک اند متصور نیست
بجز اظهار نعمت پس این امر اگر از اتقیاء بظهور آید اعتراض بر دن نشاید که حسن ظن مامور به است
لیکن مرید را باید که از مکر نفس ایمن نباشد و کمالات خود را در خیال نیارد و نفس خود همیشه
متهم دارد و چون بمرتبه تکمیل رسد بشهادت اکابر و الهامات متواتر ملهم شود اظهار آن نماید
کند تا مردم منزلت او دریافته ازو استفاده نمایند و مشتاق آن کمالات شوند فصل در آنکه
شیخ را با مرید سلوک باید کرد مسئله باید که شیخ حریص باشد بر افشای طریقه

مهربان ورحیم باشد بر مریدان که این صفات رسول کریم علیه الصلوة والسلام قال الله
تعالی لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف
رحیم هرآینه آمد شما را رسول از جنس شما دشوار است بروی رنجانیدن شما حریص است
بر هدایت شما بر مسلمانان کمال مهربان است و ترش رو نباشد و مریدان را زجر نکند مگر بحق شرع
نصیحت بنرمی وشفقت کند و عنف وسخت گوئی نکند که رسول کریم همچنین میکرد و از تقصیرات
شان اگر درباره خود بیند عفو کند قال الله تعالی ولیعفوا ولیصفحوا یعنی باید که عفو کند
واز تقصیرات شان درگذرد وقال الله تعالی فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظا غلیظ
القلب لانفضوا من حولک فاعف عنهم واستغفر لهم وشاورهم فی الامر یعنی پس
بسبب رحمت خدا که بر تست نرم هستی تو برای آنها اگر با آنها می بودی تو ترش رو وسخت دل
هرآینه پراگنده میشدند از گرد تو پس عفو کن تقصیرات شان واز خدا طلب مغفرت کن برای آنها
ومشورت کن با آنها در کار دین ودور کردن طالبان خدا برای رضا سندی خلق حرام است قال الله
تعالی ولا تطرد الذین یدعون ربهم یعنی دور مکن کسانی را که یاد میکنند صبح وشام الی قوله
تعالی فتطردهم فتکون من الظالمین یعنی اگر دور خواهی کرد از ظالمان باشی واز مریدان منفعت
مالی یا بدنی را متوقع نباشد چرا که ارشاد عبادت است واخذ اجرت بر عبادت جائز نیست
قال الله تعالی ولا تعد عیناک عنهم ترید زینة الحیوة الدنیا یعنی مگردان چشمان خود را از آنها
در حالتی که اراده زینت حیات دنیا داشته باشی ودر رهنمائی نیست اجرت مکن مگر برضا قال الله
اسئلکم علیه من اجر ان اجری الا علی الله یعنی نگوی محمد نمیخواهم از شما اجرت چنانچه
نیست که اجرت من برضا تعالی است رسول کریم صلی الله علیه وسلم بر ایذای خلق صبر میفرمودند
ومیفرمودند رحم الله تعالی اخی موسی لقد اوذی باکثر من هذا فصبر یعنی رحم کند
خدا تعالی برادر من موسی را که ایذا کرده شد بیشتر ازین وصبر کرد حضرت ایشان شهید رضی الله
عنه از پیر بزرگوار حضرت سید نور محمد بداونی رضی الله عنه نقل کردند که شخصی خود را از مریدان

آنحضرت سکونت روزی آن مرد از راه شقاوت بجناب آنحضرت سخت بی‌ادبی کرد و بسیار ناسزا گفت
در جوابش هیچ نگفتند بروز دیگر آن مرد آمد تا از آنحضرت توجه گیرد و استفاده نماید خواستم که او را بسزا
رسانم آنحضرت مرا منع فرمودند و بر آن مرد متوجه شدند بطریقی که دیگر مخلصان را توجه فرمودند
درباره او خیر توجه فرمودند فقیر از این معنی بسیار تنگدل شد و از سبب بی‌ادبی ساختن او با سائر
مخلصان از جناب التماس نمودم آنجناب فرمودند که ای میرزا صاحب اگر من او را زجر و عنف
میکردم و توجه نمی‌دادم حق تعالی از من می‌پرسید که من در سینه تو نوری ودیعت کرده بودم و یکی
از بندگان من طالب آن نور آمده تو چرا محروم داشتی در آن وقت چگونه میگفتم که الهی این مرد دشنام
داده بود لهذا او را محروم داشتم و این جواب مقبول هم نمی‌افتاد چندگاه ساکت ماندم با تنگدلی بعد
چندی آنجناب فرمودند که ای بابا اگرچه من او را مانند مخلصان توجه دادم لیکن حق تعالی مخلص
را با منافق یکسان نمی‌کند وَاللّٰهُ یَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ حقیقت کار بدست خداست فیض
نمیرسد مگر بدوستان مخلص مصعب این قصه بدان مانند که جنازه عبدالله بن ابی بن سلول
منافق را که بارها در جناب آنحضرت علیه السلام بی‌ادبی کرده بود پسرش که مومن مخلص بود
بجناب آنحضرت بالتماس آمد تا آنحضرت بروی نماز خوانند و استغفار نمایند آنحضرت با ستماع
التماس او استادند عمر بن خطاب رضی الله عنه مانع آمد و عرض کرد که یا رسول الله این همان کس است
که فلان روز چنین گفته و فلان روز چنین گفته و حق تعالی فرموده اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِیْنَ
مَرَّةً فَلَنْ یَّغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ یعنی اگر طلب مغفرت خواهی کرد برای منافقان هفتاد بار هرگز نخواهد بخشید
خدا آنها را آنحضرت صلی الله علیه وسلم قول عمر نشنیدند و فرمودند که من زیاده تر از هفتاد بار
برای او استغفار خواهم کرد آخر الامر آنحضرت نماز جنازه خواندند و استغفار در حق آن منافق
حق تعالی قبول نکرد و آیت نازل شد وَلَا تُصَلِّ عَلٰۤی اَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّاتَ اَبَدًا وَّلَا تَقُمْ عَلٰی قَبْرِهٖ
یعنی نماز مخوان بر کسی از منافقان گاهی و استاده مشو بر قبر او و آیت دیگر نازل شد اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ
اَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ یَّغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ یعنی استغفار کن یا مکن برای منافقان هرگز نخواهد بخشید

خدا تعالی آنها را بعد از آن باز آنحضرت بر جنازهٔ کسی از منافقان نماز نخواندند — مسئله

صاحب مسند ارشاد را باید که خود را با وقار دارد و در دروازه بازی و اختلاط نکشاید چه اگر شوکت او
از نظر مرید کم شود در دروازه فیض اینها مسدود گردد در حق رسول خدا صلی الله علیه وسلم مروی است
که مَن رَآهُ عن بعیدٍ هابَهُ ومَن رَآهُ عن قریبٍ احبَّهُ یعنی هر که آنحضرت را می دید باز دور
بروی هیبت و رعب آنحضرت می افتاد و بعد از آن محبت در دل او قرار میگرفت — مسئله

و نیز بعضی مرید آن را بعضی ترجیح ندهد مگر کسی را که طلب خدا تعالی زیاده داشته باشد ابن ام مکتوم
نابینا از اصحاب کرام بود روزی نزد آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله مرا بیاموز آنچه حق تعالی
ترا علم داده است در آن وقت رئیسان قریش نزد آنحضرت نشسته بودند آنحضرت علیه السلام
بترغیب و ترهیب و دعوت آنها بسوی خدا مشغول بودند آنحضرت جواب ابن ام مکتوم هیچ نفرمود
چون آنمرد نابینا بود بار بار آواز کرد آنحضرت سخن او را نشنید و حکمت در مشغولی بر رئیسان
قریش آن بود که اگر اینها ایمان می آوردند جماعت کثیر مشرف باسلام میشدند و ابن ام مکتوم
مرد مخلص بود در تعلیم او اگر دیر میشد ضرری نداشت معهذا عتاب آمد عَبَسَ وَتَوَلّٰی اَن جَاءَهُ
الاَعمٰی یعنی ترشروی کرد و روگردانی نمود وقتیکه آمد نزد او نابینا چنین آیت نازل شد که
هر که در طلب خدا محکم تر باشد در تعلیم او باید کوشید حق تعالی داود علیه السلام را گفت یا داود
اذا رایت لی طالباً فکن له خادماً وقتیکه ببینی کسی را طالب من پس تو خادم او باش — مسئله

و نیز صاحب ارشاد را میباید که حرکتی نکند که سبب بی اعتقادی خلق الله باشد چنانچه فرقهٔ
ملامتیه اینها تجویز کرده اند که آنمعنی در کارخانهٔ ارشاد مخل باشد و لهذا صوفیه گفته اند که ریاء الکاملین
خیرٌ من اخلاص المریدین که منصب ارشاد منصبی عالی است نیابت رسول صلی الله
علیه وسلم است حق تعالی میفرماید اِنّا اَرسلناکَ شاهداً و مبشراً و نذیراً و داعیاً الی الله
باذنه و سراجاً منیراً بدرستی که ترا فرستادیم ما تا شاهد باشی بر اعمال امت و خوشخبری
دهی نکوکاران را و ترسانی از دوزخ بدکاران را و رهنمای بسوی خدا باذن او باشی

چراغ روشنی بخش ثواب ارشاد از ثواب جمیع عبادات زاید است دارمی از حسن بصری روایت کرده که رسول خدا علیه السلام را پرسیدند از حال دو مرد که در بنی اسرائیل بودند یکی عالم بود که نماز مکتوبه میخواند و باز در تعلیم خلق مشغول می بود و دوم همیشه تمام شب قیام میکرد و در روز همیشه روزه میداشت رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که فضل العالم بر آن عابد مانند فضیلت منست بر ادنای شما **مقام چهارم** در اسباب قرب الهی و ترقی دران بدانکه علت موجب قرب الهی جذب یعنی کشش خداست بنده خود را بسوی خود و این جذب گاهی بی توسط امری باشد و آنرا اجتبا گویند و اکثر بتوسط امری باشد و آن متوسط دو چیز است بحکم استقرا یکی عبادات دوم صحبت انسان کامل مکمل آن جذب الهی که بتوسط عبادت باشد انرا ثمرهٔ عبادت گویند و آنچه بتوسط صحبت باشد آنرا تاثیر شیخ نامند این کلام در علت فاعلی است و علت قابلی استعداد است که حق تعالی در انسان ودیعت کرده است که در کلام مجید ازان خبر میدهد فِطْرَةَ اللّٰهِ الَّتِیْ فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا یعنی پیدا کردن خداست که حق تعالی بر آن قابلیت انسان را پیدا کرده و در حدیث آمده مَا مِنْ مَوْلُوْدٍ اِلَّا وَقَدْ یُوْلَدُ عَلَی الْفِطْرَةِ ثُمَّ اَبَوَاهُ یُهَوِّدَانِهٖ اَوْ یُنَصِّرَانِهٖ اَوْ یُمَجِّسَانِهٖ یعنی نیست هیچ بچه که پیدا شده مگر آنکه پیدا میشود بر قابلیت اسلام پس مادر و پدر وی او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی میکنند و استعدادات انسانی متفاوت اند رسول الله فرمود صلی الله علیه و آله وسلم اَلنَّاسُ مَعَادِنُ کَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ یعنی جنس انسان کان است مثل کان ها زر و نقره از جایی زر می یابد و از جای نقره و از جایی آهن و مانند آن و موانع قرب الهی رذایل نفس اند و خبث عناصر و غفلت لطائف عالم امر و هر یک از عبادات و صحبت انسان کامل چنانچه علت اند برای حصول قرب همچنین هر دو چیز علت اند برای رفع موانع **فصل** در سیر آفاقی و انفسی ازین بیان واضح شد که ناقصان را برای تحصیل کمال از دو چیز چاره نیست یکی کسب که عبارت است از عبادات و ریاضات موافق تجویز شیخ کامل مکمل که رفع موانع کند و تزکیهٔ نفس و عناصر و تصفیهٔ لطائف عالم امر کند که

بمصاحبت لطائف عالم خلق ظلمانی شده اند و خود را و خالق خود را فراموش کرده اند و دوم جذب
شیخ کامل مکمل که عطای نسبت و قرب الهی نماید و از حضیض باوج رساند و اولیا را اکثر طریق
سلوک را بر جذب مقدم دارند نظر بر آنکه دفع موانع را مقدم دانند از تحصیل مقاصد پس مرید را امر
کنند باذکار و ریاضت نفس و تصرف خود را در امداد او متوجه دارند تا که لطائف عالم امر مزکی
و مصفی شوند و نفس باخلاق مرضیه از توبه و انابت و زهد و توکل و صبر و رضا و سائر مقامات عشره
متصف شود پس سالک مستعد قرب الهی شود آنگاه شیخ او را جذب کند بسوی خدا تعالی و قرب الهی
عطا فرماید و این سالک را سالک مجذوب گویند و این سیر را سیر آفاقی نامند چرا که این بزرگان
بتزکیه عناصر و نفس و لطائف عالم امر حکم بکنند تا که در عالم مثال خارج از نفس خود ملاحظه بکنند
و هر یک لطیفه را نوری است تا آن نور ظاهر شود حکم بصفائی آن لطیفه نکنند قلب را نور زرد و روح را
نور سرخ و سر را نور سیاه و خفی را نور سفید و اخفی را نور سبز میگویند چرا این سیر بسیار دور و دراز
است و مشقت بسیار دارد و گاه باشد که صوفی در اثنای سلوک بمیرد و از مقصود ناکام رود و لهذا
حق تعالی حضرت خواجه نقشبند رح بتقدیم جذب بر سلوک الهام فرموده مرید را اول توجه
القاء ذکر در لطائف عالم امر میکنند تا قلب و روح و سر و خفی و اخفی در اصول خود فانی و مستهلک
شوند و این سیر را سیر انفسی گویند و در ضمن این سیر انفسی اکثر سیر آفاقی نیز حاصل شود چرا که از لطائف
عالم امر ظلمتها که در آنها هم بر طرف شود و قرب هم حاصل شود بعد از آن برای تزکیه نفس و قالب
مرید را بریاضت امر میکنند پس مرید را بریاضت و امداد و توجهات شیخ تزکیه نفس و عناصر هم حاصل
شود و این سالک را مجذوب سالک گویند و این سیر را اندراج النهایت فی البدایت گویند که
جذب که آخر کار بود در ابتدا مندرج شد و چون بعد فنای لطائف عالم امر ریاضت کرده شد
صولت و شدت نفس از مجاهدت لطائف عالم امر کم شد و ریاضت بر وی آسان گشت و ثواب
عبادات بعد فنای لطائف زیاده شد از ینجاست این سیر اقرب و اسرع شده و اگر مرید درین
سیر مبتدی از کمال بمیرد محروم مطلق نخواهد بود که ذکر قلب در اول صحبت بدست آمده

واللہ اعلم **فصل** در برکات عبادات بدانکه از عبادات کامل قرب الٰہی قسمی ترقی پذیرد که معتبر باشد واز عبادات ناقص قرب حاصل شود لیکن غیر معتد بہ چراکہ ثواب عبادات ناقصان کمتر است از ثواب عبادات کاملان چراکہ بالا گذشته که عبادت ہمہ عالمیان بمنزلہ ظل است مر عبادت ولی را پس ہمچنین فرق است در برکات عبادات شان مشائخ گفته اند که از عبادت ناقص آنقدر قرب حاصل نشود که اگر بالفرض شخصی پنجاه ہزار سال عبادت کند تا بمرتبہ ادنیٰ اولیاء برسد و مرتبہ ولایت یابد قوله تعالیٰ تَعْرُجُ الْمَلٰٓئِكَةُ وَالرُّوحُ اِلَيْهِ فِيْ يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهٗ خَمْسِيْنَ اَلْفَ سَنَةٍ یعنی بالا میروند ملائکہ و جبرئیل بسوی حق در روزی که مقدار آن پنجاه ہزار سال است گویا کنایہ از انست وچون تمام عمر دنیا ہم آنقدر نیست پس حصول ولایت بمجرد ریاضت و مجاہده متصور نیست۔ مولوی روم میفرمایند **بیت**

سیر زاہد ہر شبی یکروزه راه ✤ سیر عارف ہر دمی تا تخت شاه ✤ پس باید دانست که مشائخ که مریدان را بریاضت و مجاہده امر میفرمایند مقصود ازان تصفیہ عناصر است و تزکیہ نفس حصول قرب بلکہ تصفیہ و تزکیہ ہم بمجرد عبادت نشود تاکه تاثیر صحبت مشائخ باوی یار نشود **مسئلہ** بعضی اکابر عیان میگویند که ہر عبادت که در آن محنت و مشقت بسیار باشد آن عبادت برای ازالہ رزائل نفس تاثیر تمام دارد لہذا ذکر جہر و اربعینات و خلوة مانوس و امثال آن اختراع کرده اند و این سخن ازان مستنبط میشود که رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرموده خِصَاءُ اُمَّتِیْ الصِّيَامُ یعنی خصی شدن امت من روزه داشتن است یعنی ہر کرا شہوت غالب باشد از روزه داشتن دفع کند چون در روزه مشقت است لہذا رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم برای دفع قوت شہوانی تجویز فرمودند نہ نماز را و حضرت خواجہ عالیشان خواجہ بہاؤالدین نقشبند رضی اللہ عنہ و امثال شان حکم کرده اند بدانکه ہر عبادت که موافق سنت است العبادت مفید تر است برای ازالہ رزائل نفس و تصفیہ عناصر و حصول قرب الٰہی لہذا از بدعت حسنہ مثل بدعت قبیحہ اجتناب میکنند که رسول اللہ فرموده صلی اللہ

علیه وسلم کل محدث بدعة وکل بدعة ضلالة پس نتیجه این حدیث آنست که
کل محدث ضلالة و بدیهی است که لا شیء من الضلالة بهدایة فلا شیء من
المحدث بهدایة و نیز در حدیث آمده ان القول لا یقبل ما لم یعمل به وکلاهما
لا یقبلان بدون النیة والقول والعمل والنیة لا تقبل ما لم توافق السنة یعنی
سخن مقبول نیست بدون عمل کردن و هر دو مقبول نیستند بدون نیت و هر سه مقبول نیستند
تا که موافق سنت نباشند و چون اعمال غیر مطابق سنت مقبول نباشد ثواب بران مترتب
نشود اگر مشقت را بر حصول قرب و دفع رذائل مدخلیت بودی رسول کریم صلعم از ان منع نفرمود
ابوداود از انس ابن مالک روایت کرده لا تشددوا علی انفسکم فان قوما شددوا
علی انفسهم فشدد الله علیهم فتلک بقایاهم فی الصوامع والدیار رهبانیة ابتدعوها
ما کتبناها علیهم یعنی سخت گیری بر نفس های خود بدرستیکه قومی سخت گرفتند بر نفوس خود
پس حق تعالی بر انها سخت گرفت این باقی ماندگان آن قوم اند در صومعه ها و دیرها یعنی
نصاری اختیار آن کردند و رهبانیت فرض نکرده بود خدا بر انها در صحیحین مرویست که سه کس
نزد ازواج رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و از عبادت رسول الله پرسیدند امهات
مومنین از عبادت رسول کریم با نها نشان دادند انها از ان کم دانستند و گفتند که یا رسول الله
چه برابریست در شان او حق تعالی فرموده لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر
یکی گفت که من تمام شب عبادت میکنم خواب نمیکنم دوم گفت که من همیشه روزه میدارم
افطار نمیکنم ثالث گفت که نکاح نکرده ام و با زنان سر و کار ندارم رسول کریم صلی الله علیه وسلم
چون در خانه آمده این قصه شنید فرمود الا والله انی اخشاکم من الله واتقاکم له
یعنی من بدرستیکه نسبت بشما خوف خدا زیاده دارم و متقی ترم لیکن من روزه میدارم و افطار
میکنم و شب نماز میگذارم و خواب هم میکنم و با زنان صحبت میدارم پس هر که از سنت من
بیزاری کند از زمره تابعان من نباشد اگر کسی گوید که من بریاضت شاقه ترقیات میبینم

دهقانیات و صفائی باطن می یابند که انکار آن نمیتوانم کرد گفته شود که کشف و خرق عادات و تصرف در عالم کون و فساد از ریاضت دست میدهد و لهذا حکمای اشراقیین و جوگیان هند بدان متمتع میشوند و این کمالات از نظر اعتبار اهل الله ساقط است بجوز و مویز نمی خرند و قمع رذائل نفس و قتل شیطان و وسواس بی طریق سنت ممکن نیست

بیت
محال است سعدی که راه صفا * توان رفت جز در پی مصطفی * صلی الله علیه وسلم اگر کسی گوید که اگر چنین باشد پس باید که در سلاسل که ریاضت شاقه استعمال کنند کسی بمرتبه ولایت نرسد و این باطل است گفته شود که اولیاء الله همه تابعان سنت اند بعضی از ان در متابعت فوقیت دارند بر بعضی و اگر بدعت راه یافته در بعضی اعمال آنها راه یافته پس آن بعضی اعمال اگر موجب از دیاد قرب نباشند دیگر اعمال موافق سنت و صحبت مشایخ مکمل آنها را دستگیری میکنند و بدرجه کمال میرسانند علاوه آنکه آنچه بدعت در بعضی اعمال آنها راه یافته بنابر خطاء اجتهادیست و مجتهد مخطی معذور است و یک درجه ثواب دارد و مجتهد مصیب دو درجه ثواب دارد و اگر چنین نباشد عافیت بر فقها بلکه بر تمام عالم تنگ شود و الله تعالی اعلم

فصل
در تاثیر مشایخ بدانکه ناقص و کامل هر دو از صحبت کامل تر از انها اخذ فیض میکنند انبیاء مثل حضرت یوشع بن نون و مانند آن از جناب اولو العزم مثل حضرت موسی علیه السلام اخذ فیض میکردند

مسئله
ناقصان را حصول ولایت نشود مگر بتاثیر صحبت کاملان چرا که تنها عبادات آنها مقبولا نمیتوانند شد چنانچه بالا گذشت

دعوت مطلق که انبیا اجلا گویند در حق شان مقبول نیست برای عدم مناسبت او با حق تعالی پس حصول فیض از حق سبحانه تعالی در حق عوام مقبول نیست مگر بتوسط شخصی که در باطن مناسبت با خدا و در ظاهر مناسبت با بندگان داشته باشد و آن رسول الله است یا نائب او بدون ناشئه مناسبت ظاهری با مستفیضان وصول فیض متعذر است حق تعالی میفرماید لو کان فی الارض ملائکة یمشون مطمئنین لنزلنا

علیهم من السماء ملکا رسولا یعنی اگر بودی در زمین فرشتگان که می‌رفتند قرار گرفتندگان
هر آینه می‌فرستادیم بر آنها از آسمان فرشته را بعنوان رسالت و لهذا بعد وفات رسول الله
صلی الله علیه وسلم از قبر شریف فیض نمی‌تواند رسید لعدم المناسبة الصوریة
پس واسطه دیگری باید نایب پیغمبر و وارث او و قال علیه السلام العلماء ورثة الانبیاء
علماء ظاهر و باطن وارثان پیغمبران اند **مسئله** بعد از آنکه شخصی بمرتبه کمال
رسد او را از جناب الهی بی‌واسطه فیض می‌تواند رسید و از عبادات هم ترقیات می‌توان کرد
حق تعالی میفرماید واسجد واقترب یعنی سجده کن و با خدا نزدیکی جو و از قبر شریف
رسول کریم و از قبور اولیا هم اخذ فیض می‌توان کرد **مسئله** مقصود اصلی از ارسال رسل
همین تاثیر صحبت است چرا که مسائل فقه و عقاید از ملائکه هم استفاده می‌توان کرد چنانچه
حدیث جبرئیل دلالت میکند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده هذا جبرئیل جاءکم
لیعلمکم دینکم این جبرئیل است آمده پیش شما تا بیاموزد شما را دین شما پس بر مناسبت
تامه موقوف نیست مگر تاثیر صحبت که ثمره ولایت است و لهذا رسل از بشر آمدند
حق تعالی میفرماید لقد جاءکم رسول من انفسکم هر آینه آمد شما را رسول از جنس شما و
فرمود لو کان فی الارض ملائکة یمشون الآیه **مسئله** بعضی کسان را که استعداد
بسیار قوی داده است گاه باشد که از روح پیغمبر یا از روح کسی ولی او را فیض رسد و بمرتبه
ولایت رساند و آنرا اویسی گویند چرا که اویس قرنی بی دریافت صحبت سید البشر صلی الله علیه
وسلم اخذ فیض از آنجناب کرده **مسئله** ریاضت تنها بی تاثیر صحبت برای ازاله رذائل
نفس و حصول ولایت کفایت نمیکند و تاثیر صحبت انبیا که بالاصالة کمالات ولایت
و کمالات نبوت نیز حاصل میدارند و تاثیر صحبت صالحین که با تبعیت کمالات نبوت دارند چنانچه
اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم هم برای رفع رذائل نفس و حصول ولایت کفایت
میکند لیکن نه آن مشابهت که در یک دو صحبت کفایت کند بلکه در مدتی تاثیر صحبت

دیگر اولیا بدون ریاضت مرید تنها کفایت میکنند اگر فقط جذب ازلی الٰهی بدست آید
بدون ریاضت و سلوک آن است **فائده** جذب الٰهی که بواسطهٔ انبیا علیهم السلام
است اجتبا صرف است همچنین آنچه بواسطهٔ انبیاست و آنچه بواسطهٔ اولیاست هدایت
صرف است که موقوف است بر انابت و آنچه بواسطهٔ ارباب کمالات نبوت است اصحاب باشند
یا غیر آن اجتباست که در آن بوی هدایت است یا هدایت است که در آن بوی اجتباست
اول را مرادیت و ثانی را مریدیت گفتن لائق است و الله یجتبی الیه من یشاء و یهدی
الیه من ینیب یعنی حق تعالی اجتبا میکند هر کرا میخواهد یعنی بدون سعی او برگزیده میکند و هدایت
میکند کسی را که رجوع می آرد **مسئله** جذب مطلق که عبارت است از اجتبا چنانچه انبیا
را میباشد بسبب مناسبت با مبدا فیاض اولیا را هم دست میدهد لیکن بعد حصول مناسبت
تام با حق تعالی چرا که مانع از جذب مطلق عدم مناسبت بود و آن بمناسبت متبدل شد پس
معلوم شد که صوفی چون بسیر مریدی واصل شود و دیگر منازل طی کرده بمقام محبوبیت رسد
و بمتابعت رسول خدا صلی الله علیه وسلم محبوب خدا گردد و در حقوق اجتبا به او بعنایت
موقوف نباشد پس از آن آنچه ترقیات او را خواهد شد بسیر مرادی خواهد شد **مسئله**
گاه باشد که اجتبا و جذب مطلق مرید را دست دهد و پیر او را دست نداده باشد پس درین
صورت مرید از پیر افضل شود مراد رومی از شیخ تاج الدین روایت کرده که گفت که گاه باشد
که حق تعالی جذب کند بنده را بسوی خود و هیچ استادی را بر وی نگذارد از حسن پرسیده شد
که مرشد تو کیست فرمود پیش ازین عبدالسلام بن مشیش بود و اکنون ده دریاست پنج در
آسمان است و پنج در زمین است۔ از مشیش پرسیده شد که مرشد تو کیست گفت پیش ازین
حماد دباس بود و اکنون از ده دریا میخورم دریای نبوت و دریای فتوت **مسئله** هر چند مرید
از پیر افضل شود لیکن حق تربیت شیخ بر گردن او باقیست **فائده** چنانچه مذکور شده که
ترقی در قرب از سه چیز است برکات عبادات و تاثیر مشایخ و جذب مطلق پس باید دانست

که از برکات عبادات قوت و وسعت و اقربیت حاصل میشود لیکن در یک مقام ترقی از
مقامی بمقامی یعنی از ولایت صغری بولایت کبری و ازان بولایت علیا و ازانجا بکمالات
نبوت نتواند شد و از تاثیر صحبت ترقی از مقامی بمقامی حاصل میشود تا مقام شیخ و از جذب
مطلق ترقیات از مقامی بمقامی الی ماشاء الله تعالی دست میدهد والله تعالی اعلم

فصل در استعداد بدانکه حق سبحانه و تعالی در انسان استعداد قرب و معرفت خود
نهاده و آن استعداد مستلزم هدایت بالفعل است قال الله تعالی لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ
فِیْ اَحْسَنِ تَقْوِیْمٍ ثُمَّ رَدَدْنٰهُ اَسْفَلَ سٰفِلِیْنَ اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ یعنی
هر آئینه پیدا کردیم انسان را در بهترین حقیقت یعنی استعداد کمالات دارد پستر رد کردیم
او را پائین تر از پائین تا آنکه مثل خود را یا ناچیز تر از خود را عبادت کند مگر کسی که ایمان آورد
و عمل صالح کرد قال علیه السلام ما من مولود الا وقد یولد علی فطرة فابواه یهودانه
الحدیث لیکن افراد انسانی در کیفیت استعداد مختلف اند قال علیه السلام النّاس معادن
کمعادن الذهب والفضة خیارکم فی الجاهلیة خیارکم فی الاسلام اذا فقهوا پس
چنانچه در معادن اختلاف کیفیت است ذهب در معدن آهن و نحاس نیست و آهن
در معدن ذهب نیست همچنین افراد انسانی قابلیات متغایره دارند قال الله تعالی
وقد خلقکم اطوارا یعنی بدرستیکه خدا شما را بر چند طور پیدا کرد و این کیفیات ناشی اند از صفات
نفس و عناصر از شدت و ضعف و مانند آن و هدایت و ضلالت هر دو جا ظاهر میشود
خیارکم فی الجاهلیة خیارکم فی الاسلام بران دلالت میکند صدیق اکبر تعجب کرد
در حق عمر فرمود اخیار فی الجاهلیة و خوار فی الاسلام و نوعی دیگر است سبب در اختلاف
استعداد انسانی که حقائق او ظلال اسماء الهی اند با ظلال یکمرتبه یا ده مرتبه یا صد مرتبه الی
ما یعلمه الله تعالی و نیز بعضی ظلال اسم الهادی اند و بعضی ظلال اسم المضل این نوع استعداد
مستلزم هدایت و ضلالت است هر که مبدء تعین او ظل اسم الهادی است هر آئینه بهدایت

خواهد رسید و هر که مبدأ تعین او ظل اسم المضل است او هر آینه گمراه خواهد بود ولیکن از بودن
مبدأ تعین شخص ظلال اسم الهادی لازم نیست که بدرجه ولایت رسد اما هرگاه حق تعالی
بفضل خود بمرتبه رساند آنزمان تفرقه مراتب بسبب قرب و بعد ظلی که مبدأ تعین او
باصل ظاهر خواهد شد هر کرا مبدأ تعین اعلی و اقرب باشد ولایت او اشرف خواهد بود
صدیق را چون مبدأ تعین دایره ظلال لهذا اعلی بود آنحضرت در مرتبه ولایت اهم و اسبق
و اشرف آمده مسئله ثمره اختلاف استعدادات بنوع ثانی یعنی باعتبار مبادی
تعینات در ولایت ظاهر میشود خصوصا در ولایت صغری و ثمره اختلاف بنوع اول
در جمیع مقامات ظاهر میشود چراکه معامله با لطائف عالم امر و قیس مبادی تعینات در ولایت
صغری است و صغری از آن در ولایت کبری هم و در اکثر دوایر ولایت کبری معامله با نفس
است و در ولایت علیا با عناصر ثلثه گانه و در کمالات نبوت با عنصر خاک و ما فوق آن
بجدانی والله اعلم مسئله ممکن است که بعضی اولیا از بقیه طینت بعضی انبیا پیدا شده
باشند و بعضی از طینت اکرم رسول الله صلی الله علیه و سلم پیدا شده باشند و اول
بعضی منقول میشود چرا که هر کس از نطفه والدین خود پیدا میشود جواب آنکه تعیین
که بعقل انسان ثابت نمیتواند شد از شرع ثابت میشود یا بکشف والهام فقیر آنچه نسبت
ولایت که عبارت از قرب بیچون است امام محی السنه بغوی رحمة الله علیه در تفسیر معالم
التنزیل در تفسیر این آیه منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری قول
عطای خراسانی ذکر کرده که گفته نطفه که در رحم قرار میگیرد فرشته پاره خاک می آرد
از مکانی که در آن دفن کرده خواهد شد پس در نطفه می اندازد پس از خاک و نطفه آدمی پیدا
میشود و خطیب از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرمود مَا مِن مَولُودٍ اِلَّا فِی سُرَّتِهِ مِن تُربَتِهِ الَّتِی یُولَدُ مِنهَا فَاِذَا رُدَّ اِلٰی اَرذَلِ عُمُرِهِ
رُدَّ اِلٰی تُربَتِهِ الَّتِی خُلِقَ مِنهَا یُدفَنُ فِیهَا وَاِنِّی وَاَبَابَکرٍ وَعُمَرَ خُلِقنَا مِن تُربَةٍ وَاحِدَةٍ وَفِیهَا

مدفن یعنی نیست هیچ مولود مگر آنکه در ناف او خاکی است که ازان پیدا شده بود پس چون بارذل
عمر یعنی بوقت مرگ رسد بازگردانیده شود بهمان خاک که ازان پیدا شده بود و دفن
کرده شود دران بدرستی که من و ابوبکر و عمر از یک خاک پیدا شده ایم و یکجا مدفون
خواهیم شد میرزا احمد بدخشانی رحمة الله گفته که این حدیث را شواهدا ند از ابن عمر و ابن عباس
و ابوسعید و ابوهریره که بعضی را بعضی قوت میدهد و قتیکه در شرح صحیح بخاری در کتاب جنائز
قول ابن سیرین آورده که گفت اگر قسم یاد کنم صادق باشم و شک ندارم در آنکه رسول الله صلی الله
علیه وسلم و ابوبکر و عمر از یک طینت پیدا شده اند و رسول کریم عبدالله بن جعفر را فرمود که
تو از طینت من پیدا شده و پدر تو با فرشتگان در آسمان طیران میکند و جائز است
که خاکی که حق تعالی برای پیغمبری مهیا کرده باشد و ازبدو خلقت زمین آنرا بانوار برکات
و نزول رحمت پرورش کرده باشد از جمله آن چیزی بقیه مانده باشد که خمیر مایه شخصی از اولیا
شود و این امر عقلا محال نیست و از شرع مستفاد و از کشف ثابت میشود و این را در اصطلاح
اصالت گویند و صاحب اصالت در نظر کشفی چنان بنظر می در آید که گویا جسد او [illegible] است
از جواهر و اجساد دیگران از آب و گل **مسئله** اصالت هرچند موجب فضل است اما فضیلت
صاحب اصالت بر کسانیکه فضیلت شان باجماع ثابت است لازم نمی آید یعنی که عبدالله
بن جعفر موجب نص حدیث صاحب اصالت است حالانکه عثمان و علی و حسن و حسین
رضی الله عنهم ازوی افضل اند باجماع **مقام پنجم** در مقامات قرب الهی بدانکه
حق سبحانه و تعالی موصوف است بصفات وجودیه حقیقیه و اضافیه و صفات سلبیه و اسمای
حسنی چنانچه قرآن و حدیث بدان ناطق است و از کشف اولیا ثابت است که اسمای
و صفات الهی را ظلال اند و اسما و صفات الهی مبادی تعینات انبیا و ملائکه اند و ظلال مبادی
تعینات دیگران اند اگر کسی گوید که عقل و شرع تجویز نمیکند که اسما و صفات الهی را ظلال
باشند حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه در مکتوب صد و بست و دوم از جلد ثالث

نوشته اند که واجب تعالی را ظل نبود که ظل موهم تولید مثل است و منبی از شائبه عدم
کمال لطافت اصل هرگاه محمد صلی الله علیه وسلم را از لطافت ظل نبود خدای محمد را چگونه
ظل باشد جواب گفته شود که مراد از ظلال نه آنست که عوام آنرا فهمند بلکه مراد آنست که
لطائف اند از مخلوقات الهی که آنرا نسبت تام است با اسما و صفات الهی که بدان مناسبت
واسطه میشوند برای رسانیدن فیض وجود و توابع وجود از اسما و صفات الهی با عالمیان بدین
مناسبت آنرا بنابر مسامحت ظل گفته می شود یا در حالت سکر ظل دانسته میشود چنانچه
حضرت مجدد در همان مکتوب نوشته اند که آنچه قسم علوم اگر اثبات نسبت نماید در میان
واجب تعالی و ممکن شرع با ثبوت آن وارد نشده است همه از معارف سکریه است
موجود در خارج بالذات و بالاستقلال حضرت ذات است و صفات ثمانیه حقیقیه او تعالی و
تقدس ما سوای آن هرچه باشد بایجاد او تعالی موجود گشته است و ممکن و مخلوق و حادث
است و هیچ مخلوق ظل خالق نیست این علم ظلیت عالم سالک را در راه بسیار بکار
می آید و کشان کشان باصل می برد فقیر گوید آنچه در حدیث وارد شده است ان لله
تعالی سبعون الف حجاب من نور و ظلمة لو کشف لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی
الیه بصره من خلقه یعنی بدرستیکه برای خدای تعالی هفتاد هزار حجاب اند از نور و
ظلمت اگر دور کرده شدند آن حجابها هر آئینه می سوخت روشنی روی او با نهایی بصر او از
خلق او و حدیثی دیگر نیز مسلم روایت کرده است حجابه النور لو کشف لاحرقت سبحات
وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه یعنی حجاب او تعالی نور است اگر دور کرده شود هر آئینه
بسوخت روشنی روی او با نهایی بصر او از خلق او و در حدیثی دیگر آمده است که جبرئیل
گفت یا محمد دنوت من الله دنوا ما دنوت منه قط فقال کیف کان یا جبرئیل
قال کان بینی و بینه سبعون الف حجاب من نور یعنی ای محمد نزدیک شدم من
از خدا بحدیکه گاهی نزدیک نشده بودم او را انچنین آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود

که چگونه بود ای جبرئیل گفت که میان من و او هفتاد هزار پرده از نور بود شاید که مراد ازین حجاب
همین ظلال باشند یعنی اگر خلقت ظلال نبودی عالم معدوم شدی لغناء ذاته تعالی
عن العالمین یعنی بسبب بی پروا بودن ذات او از عالمیان و لفظ سبعون در کلام عرب
برای کثرت می آید فاآنچه در حدیث حجب نور و ظلمت وارد شده موید قول صوفیان است
که مبادی تعینات مومنین حجب نورانی اند که ظلال اسم الهادی اند و مبادی تعینات کفار
حجب ظلمانی اند که ظلال اسم المضل اند غوث الثقلین می فرماید بیت حرقت حجب الحجب
حتی وصلت الی ✤ مقام لقد کان جدی فادنانی ✤ یعنی دریدم تمام حجابها تا که رسیدم
من جائیکه بود جد من پس نزدیک کرد مرا تا آنکه تجاوز کردم از جمیع مراتب ظلال که ولایت
صغری ازان عبارتست و رسیدن بمبدء تعین محمد صلی الله علیه وسلم که در مرتبه صفاتست
که آن را ولایت کبری نامند **سوال** اسما و صفات الهی و ظلال آنها را چرا سبب تعین انسان
میگویند **جواب** چون دانسته شد که ان الله لغنی عن العالمین پس برای آن صفات
و ظلال برای رسانیدن فیض الهی از وجود و توابع وجود واسطه میشود **سوال** تعین هر شخص
فرع وجود اوست باهمین وجوه چنانچه در حلقه مقرر است پس اسما و صفات بانفسها
مبادی تعینات عالم میتوانند شد پس وجود ظلال چه در کار است و اگر مبادی تعینات نتوانند
پس مبادی تعینات انبیا و ملائکه چگونه شدند **جواب** آنکه مبادی تعینات ایشان شد
لیکن در پیدایش ظلال و ساختن آن واسطه برای رسانیدن فیض حکمتی خواهد بود والله تعالی
اعلم اگر تمام مبادی تعینات صفات و اسما بانفسها می بودند تمام عالم در رنگ انبیا و ملائکه
معصوم می بودند و مقتضای ذات هر یک جذب خلق می بود و مقتضای صفات جلالی
و جمالی آن بود که بعضی مومن باشند و بعضی کافر و بعضی صالح و بعضی فاسق تا آثار رحمت
و قهر و غیره صفات همه بمنصه ظهور آید قال الله تعالی و لو شئنا لآتینا کل نفس هداها
و لکن حق القول منی لاملأن جهنم من الجنة والناس اجمعین یعنی اگر میخواستیم

هر آئینه مبدأ او هم عزیز است اما ثابت او ولیکن ثابت شده است تقدیراً من هر آئینه پر خواهم کرد جهنم از جنیان و آدمیان

فائده تفاوت در مبادی تعینات انبیا و ملائکه آنست که در صفات الهی دو اعتبار جاریست یکی جهت وجود شان فی انفسها دوم جهت قیام شان بذات حق تعالی پس صفات از جهت اول مربی انبیا اند و بجهت ثانی مربی ملائکه اند پس ولایت ملائکه نسبت بولایت انبیا اعلی و اقرب است بسوی خدا تعالی لیکن ملائکه را از مقام خود ترقی نیست که مفهوم کریمه وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ یعنی نیست کسی از ما یعنی ملائکه مگر آنکه او را مقام است معلوم که ترقی از آن نیست و انبیا را ترقیات است بمقام ملائکه و هم بالاتر از آن که کمالات نبوت و رسالت و کمالات اولو العزم الی غیر ذلک از این جهت انبیا از ملائکه افضل گشتند چنانچه عقیده اهل حق است چون اینهمه تمهید مذکور شد پس بدانکه بسبب ریاضت و عبادت و متابعت صاحب شریعت صلی الله علیه وسلم و تاثیر صحبت مرشد ان علیه الصلوة بیواسطه یا بواسطه کثیره دون صوفی از مقام خود در قربیت حق سبحانه تعالی ترقی میکند با آنکه آن صوفی را با جناب الهی آنقدر قرب بهم رسد که اصل او راست یعنی ظل را که مبدء تعین اوست آنزمان بر صوفی در اصطلاح اطلاق ولی کرده میشود و مراتب قرب هر چند بیچون و بیچگون اند لیکن در عالم مثال تمام عالم بصورت دایره بنظر کشفی می در آید و آنرا عالم امکان میگویند و عرش مجید بصورت قطر دایره بنظر می آید و در قوس تحتانی عناصر اربعه و نفس مشهود میگردد و لطائف پنجگانه عالم امر در قوس فوقانی ظاهر میشود و از گذشتن آن ظلال اسما و صفات هم بصورت دایره مشهود میشود و صوفی خود را در عالم مثال می بیند گویا سیر میکند و ترقی می نماید تا بجدیکه در دایره ظلال داخل میشود و با اصل خود میرسد و در رنگ اصل می یابد و بوجود اصل باقی می بیند و خود را در آن فانی و مستهلک می یابد بقسمی که از خود هیچ عین و اثر نمی یابد و بوجود اصل باقی می بیند و این سیر را در اصطلاح سیر الی الله گویند و این دایره ظلال دایره ولایت صغری و ولایت اولیا باشد اکثر اولیا همین ظلال را دایره صفات گفته و صفات را عین ذات دانسته در حالت سکر با نا الحق قایل

قایل شده اند بعد ازان چون از مبدء تعین خود ترقی کرده در دائره ظلال سیر واقع شود آن سیر را
سیر فی الله میگویند و در حقیقت این سیر الی الله است **فائده** بدان ای برادر که هر چند
صفات حقیقیه حق تعالی هفت اند یا هشت اند چنانچه علماء کلام بدان تکلم کرده اند اما
جزئیات آن صفات و غیرها نهایت ندارند اسماء حسنی بعبارتی بودند در آن احادیث دیگر
اسماء و در توریت هزار اسم مذکور شده اما در آن منحصر نباید دانست که نهایت ندارند حق تعالی
میفرماید وَلَوْ اَنَّ مَا فِی الْاَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ اَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ اَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ
کَلِمَاتُ اللهِ یعنی اگر تمام اشجار زمین قلم ها شوند و دریا و هفت دریا دیگر همچنین سیاهی ها
کلمات الهی بپایان نرسند یعنی کلمات حق که بر صفات و کمالات دلالت دارند تمام نشوند
چنانچه سعدی گفته **بیت** نه حسنش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان * بمیرد تشنه
مستسقی و دریا همچنان باقی * چنانچه صفات حق تعالی غیر متناهی اند ظلال صفات هم
غیر متناهی اند حق تعالی میفرماید آیه مَا عِنْدَکُمْ یَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللهِ بَاقٍ یعنی هرچه نزد
شماست فانی است و هرچه نزد خداست باقی است پس اگر در ولایت صغری و مراتب
ظلال کسی تفصیل سیر کند ابد الاباد منقطع نشود لیکن هر کس در مراتب ظلال هر قدر که در حق
او مقدر است سیر میکند و نیز ظل را ظلی باشد و آنرا ظلی دیگر در مرتبه ثانیه و ثالثه و رابعه
الی ماشاء الله میباشد صوفی در مرتبه ترقی عروج کرده با اصل خود میرسد و در آن فانی میشود
و ازان ترقی کرده در اصل آن فانی میشود همچنین هر ظل که میرسد خود را در آن فانی و مستهلک
می بیند و وجود آن باقی می نماید همین است معانی بیت مولانای رومی که گفته **بیت**
هفصد و هفتاد قالب دیده ام * همچو سبزه بارها روئیده ام * بعد ازان اگر عنایت شامل
حال صوفی شود ازانجا عروج واقع شود و بمتابعت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دخول در دائره
اسماء و صفات میسر گردد که اصل این دوائر ظلال است و سیری که در آن واقع شود سیر فی الله
خواهد بود و شروع در ولایت کبری خواهد بود که ولایت انبیا علیهم السلام است دیگر آنرا

بتبعیت این دولت رسیده هر کرا رسیده نهایت عروج لطائف پنجگانه عالم امر نهایت
این دائره است بعد ازان بمحض فضل الهی جلشانه ازین مقام عروج واقع شود سیر دائره حصول
اینها خواهد بود و اگر گذشت آن دائره اصول و بعد از طی آن دائره فوقانی ظاهر شود حضرت
مجدد الف ثانی سفر ما یند که چون غیر قوسی ظاهر نشده بهمان قوس اختصار کرده اند درین
سر چی خواهد بود که بر آن اطلاع بخشیدند و آن اصول سه گانه اسما و صفات که مذکور شدند
مجرد اعتبارات اند در حضرت ذات تعالی و تقدس حصول کمالات این اصول سه گانه مخصوص
نفس مطمئنه است و حصول اطمینان نفس هم درین موطن میسر گردد و درهمین مقام شرح
صدر حاصل میشود و سالک باسلام حقیقی مشرف میگردد و نفس مطمئنه بر تخت صدر جلوس
میفرماید و بمقام رضا از لقا مینماید این موطن منتهای ولایت کبرای انبیا است حضرت مجدد
میفرمایند که چون سیر تا اینجا رسانیدم متوهم شد که کار تمام شد ندا آمد که اینهمه تفصیل
اسم الظاهر شد که یکبازوی طیران است و اسم الباطن متعلق است از مبادی تعینات ملا
است و شروع درین سیر نمودن قدم نهادن است در ولایت علیا که ولایت ملا اعلی اند
حضرت مجدد میفرمایند که بعد از حصول دو جناح اسم الظاهر و اسم الباطن چون طیران واقع شد
معلوم شد که ترقیات بالا عنایت بنصیب عنصر ناری است و عنصر هوائی و عنصر آبی ملائکه
را ازین عنصر سه گانه نصیب است چنانچه وارد شده که بعضی از ملائکه از نار و ثلج مخلوق
اند و تسبیح شان سبحان من جمع بین النار والثلج است و فوق آن بفضل الهی چون سیر
واقع شود شروع در کمالات نبوت خواهد بود حصول این کمالات مخصوص انبیا است علیهم
السلام و ناشی از مقام نبوت است کمال تابعان انبیا را نیز بتبعیت ازان کمالات
نصیب است و درمیان لطائف انسانی حظ وافر ازین کمالات بعنصر خاک است
و سائر عناصر و لطائف عالم خلق و عالم امر تابع آن هستند و چون این عنصر مخصوص
بشر است خواص بشر از خواص ملائکه افضل گشتند کمالات جمیع ولایت صغری

و کبریا و علیا همه ظلال کمالات نبوت و شبح و مثال آنست در دائره کمالات نبوت چون
بمرکز میرسند آن مرکز بصورت دائره ظاهر میشود و آن دائره کمالات رسالت است که
بالاصالت بانبیاء مرسل مخصوص است دیگر هر کرا میسر شود بطفیل و تبعیت میسر شود چون مرکز
آن دائره ثانی رسیده میشود آن مرکز هم بصورت دائره ظاهر میشود که آن دائره کمالات
اولوالعزم است عالی است از مثالیت انبیاء اولوالعزم را چون این منصب و هند قیام
اشیا بوی باشد بعضی صاحب دولتان از اولیا باشند که بتبعیت انبیا این منصب
بوی عطا میشود حضرت مجدد میفرمایند که چون این سیر بانجام رسانیدم مشهود و گشت
که اگر بالفرض قدم دیگر در سیر افزاید در عدم محض خواهد افتاد اذ لیس وراءه الا العدم
المحض ای فرزند این ماجرا در توهم نیاید که عنقا در شکار آید فهو سبحانه وراء الوراء
ثم وراء الوراء یعنی حق تعالی هنوز وراء الوراء پس وراء الوراء است این ورائیت نه باعتبار
حجب است چه حجب تمام مرتفع گشته بلکه باعتبار ثبوت عظمت و کبریاست که مانع ادراک است
فهو سبحانه اقرب فی الوجود و ابعد فی الوجدان یعنی حقتعالی در وجود قریب تر است
و در ادراک بعید تر بعضی مکمل همراهان باشند که در فن سرادقات عظمت و کبریا بطفیل
انبیا علیهم السلام الشان را جا دهند و محرم بارگاه سازند فعول ... ما غوی ملی بمعامله
مخصوص بهیئت وحدانی انسانست که از مجموعه عالم خلق و عالم امر ناشی گشته منذ لک
رئیس درین موطن سیر عنصر خاک است کمالات انبیاء مخصوص بهیئت وحدانی است
اینچنین کس بعد قرون متطاوله هزارها ساله پیدا میشود و ظهور سرادقات عظمت و کبریا
متعلق بحقیقت کعبه ربانی است حضرت مجدد میفرمایند بعد از مرتبه علیا نور صرف که
انزا این فقیر حقیقت کعبه ربانی یافته مرتبه ایست پس تعالی که حقیقت قرآن است کعبه
بحکم قرآن قبله آفاق شده حضرت سیف الدین میفرمودند که علامت انکشاف انوار
قرآن مجید غالبا ورود ثقلی بر باطن عارف است گویا کریمه انا سنلقی علیک قولا ثقیلا

بدر مستقبلہ یا بر تو نازل کنیم کلام ثقیل ایا باین معرفت دارد حضرت مجدد میفرمایند که فوق
اینمرتبه مقدسه مرتبه ایست بس عالی که حقیقت صلوٰة است تواند بود که ایما باین حقیقت
صلوٰة رفته باشد الخ در قصه معراج آمده که قِف یا محمد فَانَّ اللّٰہَ یُصَلِّی یعنی باش
اے محمد که خدا نماز میگذارد یعنی عبادتیکه شایان مرتبه تجرد و تنزه بود که از مراتب وجود جدا در
گردد فَفِیْ الْعَابِدُ وَ ھُوَ الْمَعْبُوْدُ در ینمرتبه کمال وسعت و امتیاز بیچون نسبت حضرت عروة الوثقیٰ
میفرمایند که استلذاذیکه در حین ادای صلوٰة است نفس را در آن حظی نیست و در عین التذاذ
در نالد و فغانست در رتبه نماز در دنیا رتبه رویت است در آخرت حضرت مجدد میفرمایند
که آن دولت رویت که مسر در عالمیانرا در شب معراج در بهشت میسر شده بود در دنیا در نماز میسر
میشد ولهذا فرمود اَلصَّلٰوةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ و فرمود اَقْرَبُ مَا یَکُوْنُ الْعَبْدُ مِنَ الرَّبِّ
فِی الصَّلٰوةِ حضرت عروة الوثقیٰ میفرمایند هر چند در دنیا رویت نیست اما کالرویت است
یعنی در نماز حضرت مجدد میفرمایند مرتبه مقدس که فوق حقیقت صلوٰة است آن استحقاق
معبودیت صرف است و آن فوق را نامیست در آنموطن و نسبته نیز کوتاهی نماید
اگرچه بیچون باشد اقدام تحمل انبیاء و اکابر اولیا علیهم السلام راسیر تا نهایت مقام حقیقت
صلوٰة است و فوق اینمقام معبودیت صرف است که هیچ کس را از ان دولت میسر نیست لیکن
الحمد لله سبحانه که نظر را از انجا منع نفرموده اند و بقدر استعداد گنجایش داده مصرع
بلا بودی اگر اینهم نبودی ☆ و حقیقة کلمه لا اله الا الله در ینموطن محقق میگردد و معنی لا اله
الا الله نسبت بحال مبتدیان لا معبود الا الله چنانچه در شرح معنی این کلمه قرار یافته
و لا موجود و لا وجود و لا مقصود گفتن انسب مبتدیان اوسط است و لا مقصود فوق لا وجود
و لا وجود است لا معبود الا الله در منتها مترتبی در نظر وحدت بصر و البسته بعبادت
صلوٰة است نه عبادت دیگر مگر در تکمیل صلوٰة مدد فرماید و نقص آنرا تلافی کنند

فصل در ولایت صغری اکثر اولیا کسوای یک مقام ولایت که حضرت مجدد

رضی الله عنه آنرا ولایت صغری می نامند چون دیگر مقامات ثابت مینمایند تعین اول که آنرا وحدت
تعبیر میکنند و مرتبه اجمال و حقیقت محمدی میگویند و تعین ثانی که واحدیت تعبیر میکنند
و مرتبه تفصیل و حقایق ممکنات میگویند در همان مقام اثبات مینمایند و حضرت مجدد رضی الله
عنه میفرمایند که ولایت صغری دائره ظلال حقایق ممکنات است سوای انبیاء و ملائکه
علیهم السلام حقایق انبیا یعنی مبادی تعینات آنها نفس صفات است که بولایت کبری
تعبیر کرده شد و حقایق ملائکه بولایت علیا تعبیر کرده فرق بین الولایتین سابق مذکور گردید
ولفظ اعلی از ولایت کبری حقیقت محمدی گفته که آنرا الصفت العلم یا شان العلم تعبیر فرموده اند
این مکشوف آنحضرت پیش از وصول بکمالات نبوت بود لیکن از آنکه بکمالات نبوت و رسالت
و اولوالعزم مشرف شدند بر آنحضرت ظاهر شد که تعین اول تعین وجودیست که رب ابراهیم
خلیل الرحمان است و مرکز که اشرف [illegible] اجزاء اوست حقیقت محمدیست بعد
ازان بر آنحضرت ظاهر شد که تعین اول صفت حب است محیط دائره خلت است
که مبدء تعین خلیل الرحمن ابراهیم علیه السلام است و مرکز محبت است چون بمرکز رسیده
شود انهم دائره ظاهر میشود که محیط آن محبت صرفه است که مبدء تعین موسی کلیم الله علیه
السلام و مرکز آن محبوبیت است که مبدء تعین رسول کریم است صلی الله علیه و سلم
و آن مرکز چون دائره ظاهر میشود محیط آن محبوبیت ممتزجه است و مرکز آن محبوبیت
صرفه آن حقیقة الحقائق است معامله محبوبیت ممتزجه باسم مبارک محمد تعلق دارد و
محبوبیت صرفه باسم مبارک احمد صلی الله علیه و سلم پس برای [illegible] کاینات [illegible] ولایت
است ولایت محبوبیت ممتزجه که آنرا حقیقة محمدیه گویند و ولایت محبوبیت صرفه که آنرا
حقیقت احمدیه گویند و همین تعین اول است فوق آن لاتعین است که دران سیر قدمی را
گنجایش نیست و ترقی فوق تعین اول که حقیقت احمدیست ممکن نیست لیکن قریب هر
موت در آخر عمر حضرت مجدد رضی الله عنه را بتبعیت و طفیل رسول اکرم صلی الله علیه و سلم

ترقی ازانجا که واقع شده بسیر نظری بود نه بسیر قدمی حضرت عروة الوثقی میفرمایند که الحمد للہ
ازآنحضرت یعنی حضرت مجدد در میان مجلس استفاده نموده **سوال** وجه تعارض کشف
اولیا و کشف حضرت مجدد رضی اللہ عنہ در تعین اول چیست **جواب** حضرت مجدد میفرمایند که ظل
شی نسبیت است که خود را باصل شی وانماید و سالک تا بجز و گرفتار میباشد پس اینان در
تعین ظل تعین اول باندکه بوقت شروع بر حارث براصل تعین اول که تعین حبی است
نا گرفته **سوال** چرا از صفات حقیقیه است و حب از صفات اضافیه و وجود بر حسب
اسبق است چه حب فرع وجود است آنها ظل تعین حبی گفتن راست نباید **جواب**
علم از صفات حقیقیه است و داخل مرتبه لاتعین است و مبادی تعینات همه اعتبارات
است اول اعتبار یکه بظهور آمد حب است اگر حب نبودی هیچ مخلوق نشدی و در حدیث هم
آمده کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف اعتبار ثانی وجود است که مقدمه ایجاد است
تعین وجودی گویا ظل است تعین حبی را حق تعالی صفات خود را وکمالات خود را وهم ذات خود را
میداند پس صفات حق تعالی که در مرتبه علم اند دائره ولایت کبری و ولایت علیا ست
و ظلال آن صفات ولایت صغری و ذات بیچون که در مرتبه علم است وصول بآن کمالات
نبوت وکمالات رسالت وکمالات اولوا العزم است وحقیقة قرآن وحقیقة صلوة
ومعبودیت صرفه اعتبارات اند نفس الامری خارج از مرتبه علم که آنرا وجود نفس الامریست
مثلاً زید در خارج موجود است ووجود او امریست اعتباری که در خارج موجود نیست اما
نه اعتباری که موقوف براعتبار معتبر باشد بلکه نفس الامریست چنانچه حضرت مجدد رضی اللہ عنہ
بطور سوال وجواب فرموده اند **سوال** تعین اول وجودی است ووجود او در خارج موجود نیست
نزد ایشان بزرگواران چیزی بجز ذات خدا تعالی موجود نیست و ذات خارج از تعینات
وتنزلات نامی ونشانی ندارد اگر ثبوت علمی گوئیم لازم آید که تعین علمی ازو سابق باشد
بآن خلاف مقرر است **جواب** گوئیم امر ثابت است اگر ثبوت خارجی گوئیم بالمعنی

که ما درای علما و راسخ تحقیقی است گنجایش وارد الله سبحانه اعلم حضرت عروة الوثقی
مسفر نماید که باید دانست که معنی تعین اول و تعین ثانی آن نیست که حق تعالی تنزل کرده
حسب شد یا وجود شد بلکه معنی آن ظهور است که لائق است به تنزیه و مناسب کلام
انبیا است علیهم السلام یعنی صادر اول رسول فرمود صلی الله علیه وسلم اول ما خلق الله
نوری **فصل** باید دانست که در هر مقام ولایت و کمالات نبوت و رسالت و حقائق صوفی
را دو حالت است یکی انقطاع از خلق و توجه بسوی حق بمقتضای وَاذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ وَتَبَتَّلْ
اِلَیْهِ تَبْتِیْلًا یعنی یاد کن نام پروردگار خود را منقطع شو از غیر او بسوی او منقطع شدنی دوم
رجوع عن الله بالله یعنی باز تجدید مناسبت بخلق که از لوازم مقام تبلیغ و ارشاد است
حق تعالی فرماید وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَکًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا یعنی اگر رسول را فرشته کردمی هم
بصورت مردی کردمی اگر فرشته را پیغمبری سفر ساختم او را بصفات آدمیان میساختم
تا در میان مفیض و مستفیض مناسبت باشد که بی مناسبت اخذ فیض نمیشود در حالت
اولی در نظر کشفی چنان مینماید که گویا بسوی خدا سیر میکند و در حالت ثانیه بنظر می آید که گویا از جناب
حق بسوی خلق می آید درین حالت صوفی غمگین میشود و هر قدر که نزول اتم باشد فیض او
در عالم بسیار سرایت میکند **فائده** خواندن سوره سبح اسم در عروج تاثیر دارد
فصل اینهمه مقالات در عروجات که در میان آمده بعد هزار سال حق تعالی بمجدد
الف ثانی عطا کرد کسی از اولیاء سابق بآن لب نکشوده اینهمه مبنی بر آنست که در میان امم
سابقه برای هدایت خلق در هر قرن و هر قریه انبیا مبعوث میشدند حق تعالی میفرماید
وَاِنْ مِّنْ قَرْیَةٍ اِلَّا خَلَا فِیْهَا نَذِیْرٌ یعنی نبود هیچ شهری مگر آنکه گذشت در وی پیغمبر
و تعیینے از انها مرتبه رسالت میرسیدند چنانچه در حدیث است عدد انبیا یک لکه و بست
و چهار هزار و تعداد رسل سه صد و سیزده است و بعد هزار سال یا در میان پیغمبری
اولو العزم مبعوث میشد بعد هزار سال از آدم تا نوح علیه السلام و همچنین بعیدا و ابراهیم

و بعد او موسی و بعد او عیسی علیه السلام و بعد او محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم خاتم النبیین
شدند بعد وفات او اولیا راست او در هدایت خلق نیابت آنحضرت کردند رسول خدا صلی الله
علیه وسلم فرمود العلماء ورثة الانبیاء یعنی علما وارثان پیغمبران اند و در میان آنها
شخصی مثل رسولان در میان انبیا بر سر هر صد سال بمزید فضل امتیاز یافته و تجدید کرده
ابو داؤد وغیره از آنحضرت علیه السلام روایت کردند ان الله یبعث فی هذه الامة
علی راس مائة سنة من یجدد لها امر دینها یعنی حق تعالی مبعوث خواهد کرد درین امت
بر سر هر صد سال شخصی را که تجدید دین کند چون هزار گذشت و نوبت اولوا العزم رسید حق تعالی
موافق عادت قدیم برای هزاره دوم مجددی پیدا کرد که در سائر اولیاء مجددان مثل
اولوا العزم باشد در انبیا و رسولان و او را از بقیه طینت رسول کریم صلی الله علیه وسلم آفرید
و انمقامات و کمالات داد که کسی ندیده بود و بطفیل او این کمالات در آخر زمان شایع و
جلوه گر گردانید از آن امام جعفر صادق رضی الله عنه روایت میکند او از پدر و جد خود رضی الله
عنهم که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ابشروا و استبشروا انما مثل امتی مثل
غیث لا یدری آخره خیر ام اوله او کحدیقة اطعم فوج منها عاما ثم اطعم
فوج منها عاما لعل آخرها فوجا ان یکون اعرضها عرضا و اعمقها عمقا و احسنها حسنا
یعنی خوشی کرده باشید و خوش باشید بدرستیکه حال امت من مانند حال باران است
دریافته نمیشود که آخران بهتر است یا اول آن یا حال امت من مانند باغ است
خورانیده میشوند از آن باغ قسمی از میوه سالی و قسمی در سالی دیگر شاید که قسم آخر
آن پهناورتر باشد در پهناوری و عمیق تر باشد در عمق و خوبتر باشد در خوبی و از
ابی هریره در کتاب الزهد بیهقی آورده و همچنین از ابن عباس مرویست که رسول خدا
فرمود صلی الله علیه وسلم من تمسک بسنتی عند فساد امتی فله اجر مائة شهید
یعنی هر که لازم گیرد سنت مرا نزد فاسد شدن امت من او را ثواب صد شهید باشد

از این احادیث معلوم میشود که بعضی مردم در آخر زمان باشند که علوم و کمالات ایشان پهناور
تر و عمیق تر و نیک تر باشند از دیگران و هر که سنت را محکم گیرد در زمان فساد امت و غلبهٔ کفر
و معاصی او را ثواب برابر صد شهید باشد والله اعلم خاتمه در سلوک نقشبندیه
جمیع مسلمانان را خصوصا صوفیان طریقهٔ نقشبندیه را که بنای طریق ایشان منحصر است بر
اتباع سنت لازم است که خدمت فقه و حدیث نمایند تا فرایض و واجبات و محرمات و
مکروهات و مشتبهات و سنن پیغمبر صلی الله علیه وسلم در عبادات و عادات دریابند و مهما امکن
در اتباع سنت کوشند خصوصا در اتباع فرایض و واجبات و پرهیز کردن از مکروهات و مشتبهات
رعایت سنت محکم گیرند در طهارت بدن و ثوب و مکان و سایر شرایط نماز احتیاط کلی
نمایند اما در طهارت ظاهری بمرتبهٔ وسواس نرسانند که مذموم است و نماز پنجگانه در مساجد
بجماعت گذارند بطریقی که تکبیر اولی فوت نشود و کثرت جماعت و بهترین کسان را امام طلب نمایند
در حدیث آمده الامام ضامن یعنی نماز مقتدی در ضمان نماز امام است پس هر قدر که
امام کامل تر باشد نماز کامل تر میشود و جمعه از دست ندهند و جمیع سنن و آداب نماز را نیک
رعایت کنند و نماز با طمینان تمام گذارند و قرآن با تصحیح و تجوید و حسن صوت فی الغنی بخوانند و نماز را
در اوقات مستحبه ادا کرده باشند و سنن راتبه که دوازده رکعت اند و نماز تهجد که آنهم سنت موکده است
از دست ندهند و روزه ماه رمضان مبارک با احتیاط ادا کنند و از سخن لغو یا گناه یا غیبت
ثواب روزه را از دست ندهند و نماز تراویح و ختم قرآن و اعتکاف عشر اخیره رمضان لازم
گیرند و لیلة القدر را جویان باشند و اوقات ذکر را معمور دارند و اگر مالک نصاب نامی
باشند ادای زکوة فرض است لیکن درین باب سنت آنست که زیاده از حاجت ضروری
مال نگاه ندارند رسول کریم صلی الله علیه وسلم یک یک را از ازواج مطهرات بعد فتح
خیبر در سالی شش صد من جو و خرما میدادند و در ملک خود یکدرهم نگاه نمیداشتند و
از کسب حلال خورده باشند و در بیع و شرا و غیره عقود رعایت مسائل فقه لازم گیرند و از

مشتبهات پرهیز نمایند و در ادای حقوق الناس سعی بلیغ نمایند اگر در ادای حقوق الله تقصیر
واقع شود امید مغفرت بشفاعت رسول کریم صلی الله علیه وسلم و پیران عظام قوی است اما حقوق
الناس در بخشش نمی آید و نکاح سنت پیغمبر است اما اگر ادای حقوق آن نتواند کرد در زمانه
بخوف فوت اکثر فرائض و سنن اگر از آن باز ماند بهتر باشد درین کلامی مختصر نوشته شد و تفصیل
آن از کتب فقه و حدیث باید جست بعد ادای فرائض و واجبات و اجتناب از مکروهات و
مشتبهات بر صوفی لازم است که اوقات بذکر الهی معمور دارند و در بطالت نگذرانند و در حدیث آمده
که اهل جنت حسرت نکنند مگر بر ساعتی که ذکر خدا تعالی نکرده باشند پیش از فنای نفس بکثرت
نوافل و تلاوت قرآن ترقی در قرب دست ندهد حق تعالی میفرماید لا یمسه الا المطهرون
یعنی قرآن را بدون پاکی مس نکنند چنانچه طهارت ظاهری شرط نماز است بدون طهارت
از رذائل نفس برکات نماز و تلاوت حاصل نتوان کرد چنانچه در ظاهر ازاله کفر بکلمه لا اله الا الله است
همچنین ازاله کفر باطنی از کلمه لا اله الا الله میشود و رسول کریم میفرمایند جددوا ایمانکم
یعنی ایمان خود را تازه کنید مردم پرسیدند چگونه ایمان را تازه کنیم فرمود بتکرار کلمه طیبه لا اله
الا الله جمیع مشایخ سلاسل برای مریدان همین ذکر لا اله الا الله مقرر داشته اند بعضی
بجهر میگویند و از آن میجویند و نقشبند ذکر جهر را بدعت داشته اند بذکر خفی اکتفا کرده اند
لیکن برای فنای قلب و غیره لطائف عالم امر ذکر لا اله الا الله بحبس نفس مفید میدانند و دم را
زیر ناف بند کرده و لا را در خیال از ناف تا دماغ و کلمه اله را از دماغ بر دوش راست تا لطیفه
روح که زیر پستان راست است فرود می آرند و کلمه الا الله از انجا بالقلب که زیر پستان چپ است
ضرب میکنند آنچنان که ملاحظه معنی که هیچ مقصودی نیست جز ذات پاک او برعایت طاق بعمل
می آرند و این را وقوف عددی گویند این عمل از خواجه عبدالخالق غجدوانی و او را از حضرت
خواجه کائنات رسیده و برای فنای نفس تکرار کلمه طیبه بملاحظه معنی بزبان مفید است که
که نفس از عالم خلق است و بعد حصول فنای نفس در مقام کمالات نبوت و فوق آن

بعد اختتام این عجالهٔ نافعه بمقتضای بعض مصالح چنان مناسب
نمود که مکتوب [illegible] از مجموعهٔ مکاتیب حضرت جامع علوم باطنی
و ظاهری شیخ شرف الدین احمد بن یحیی منیری قدس سره ضمیمه کرده شود
که مشتمل بر بعض فواید عظیمه و عقاید مهمه است شیخ موصوف از اکابر اولیا
هندوستان است در فروعات حنفی المذهب بود تفصیل کمالاتش بوجه شهرت
مستغنی از بیان است کتاب [illegible] الصفیا و اخبار الاخیار وغیره کتب تذکره
اولیا بذکر محامدش مملو در سنه هفتصد و چهل برحمت حق پیوست

بسم الله الرحمن الرحیم

برادر شمس الدین سلمه الله تعالی - بدانکه حج عبادت بدنی است و مالی و این طائفه را در حج
سرها و کارها است و بحقیقت زیارت کننده کعبه معظم چون زیارت کننده خداوند جل و علا
دگر است. زیارت کننده از لوازم کرم است و مقصود و مراد طالبان از حج خانه خداوند خانه است
نه خانه اما خانه در میان بهانه است سلطان العارفین قدس الله روحه گفت چون بحرم رفتم
و جمال کعبه دیدم با خود گفتم من از جنس این خانه بسیار دیده ام مرا خداوند خانه باید بازگشتم سال دوم
چون بحرم رسیدم چشم ضمیر بکشادم خداوند خانه را دیدم و خانه را گفتم در عالم الوهیت مشارکت [illegible]
و در عالم وحدانیت زحمت دوئی نه محبوب و خانه و من سه باشد آنکه دو بیند ملحد بود و من سه بینم
چگونه ملحد نباشم در حال بازگشتم و در سال سوم چون بحرم رسیدم لطف محبوب مرا دربرگرفت پرده
عزت از بصر بصیرت من برگرفت شمع معرفت در دلم برافروخت و هستی مرا با نوار تجلی بسوخت و این
خطاب بسرم رسانید ندانست زایری حقا حقا علی المزوران بکرم زایره [illegible] تا چشم برگشادم
نور رخ تو دیدم * تا گوش برکشودم آواز تو شنیدم * چون محبان صادق را جمال آشنا خانه از
محبوب بی نشان نشانی است چه کنند بدان [illegible] و [illegible] چنانکه گفته اند من منع النظر تسلی
بالاثر هر که از دیدن جمال دوست ممنوع بود بنشان محبوب [illegible] دهد مجنون گرد خانه

هر صبح و شام گشتی و خاک در و دیوار ببوسید لقنی شعر اطوف الی جدار دیار لیلی * اقبل ذا الدیار و ذا الجدارا
فما حب الدیار شغفن قلبی * و لکن حب من سکن الدیارا * جبین نیاز بر خاک آستانه می مالند و بدرد دل مینالند و آسیمه
سیار زند تا از دیدن خانه بدیدن جمال خداوند خانه رسند و از ایشان بعیان مشرف شوند گفته اند چون محب صادق
گر مقصود وی ازان دور بر خواهد آمد و مطلوب وی را ازان در بر خواهد آمد اگر مدت بقا که وی را در دار فنا خواهد بود همه
ازان در بر جبین دندان کند بر در بهر که خواهی برو بسوی هر که خواهی رو اگر پای کلیم گیری دست بگیر دامن اگر سر بر قدم
مسیح نهی سر نه بر هر که را جان بیاید در راه او را بگیر و هر که را جهان می باید بر به در او آویز و بر این معنی در سخن در بار
سید مختار صلی الله علیه و آله و سلم رفته است الجنة شبر درة خیر من الدنیا و ما فیها یعنی یک بدست بهشت بهتر از دنیا و آنچه در دنیا
است چون دیده دل از مهر اهل و فرزند بر دارد و روی براه درگاه آرد و چون بعد جد و جهد مشتاق شد به جمال
کعبه سینه آیینه لذت یافت جمال کعبه وی را چنان بود که همه لذات در هوا زند آن رحمت نماید و چگر درین
حال نسیم عنایت در وزیدن آید و حجاب وجود از پیش برآید بعرش که کعبه لباست مکاشف شود و چون
کرمان قدسی گرد عرش مجید طواف کردن گیرد در مقام آن لذات یابد که لذات بهشت را نشاید که در مقابله
آن لذت خوانی و اگر خود خواهد نظر سر وی از مکنونات درگذرد و از محسوسات و معقولات برگذرد و بیافت
دیدار محبوب سعید گردد و حاشش از ادراک عقول و اوهام بعید گردد پس برین معنی الجنة شبر درة خیر من الدنیا
و ما فیها باشد و خیر من العقبی ایضا توان گفت و آنچه حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم فرموده است الجنة شبر درة
ما لها جزاء الا الجنة یعنی شبر دره را جزا جز بهشت نیست یعنی چون محبت و عشق دیدار محبوب از اهل و فرزند
بر خان و جان و دل و میان نهاد مطلوبش هر آینه بخلعت رضا و به تشریف لقا مشرف گردانند که گفته
ایشان است گر اگر نه آن بودی که محبان را در بهشت وعده دیدار است هرگز ذکر بهشت بر ضمیر طالبان
نگذشتی و هیچکس از ایشان به بهشت قدم در جنت فردوس ننهادی ای برادر بهشت صدقی است که در جنان
محبوب در الفت غواص بلند همت که در دریای محیط فرو رود جز لولوی شاهوار بر نیارد محققی گفته است
رباعی شعر بی وصل را بهشت خسی است تا * در در ما عاشقان بهشت بسی آست * نزد شان خود
بهشت و دوزخ نیست * تا پر و مرغ دام و دانه یکی است * آن مرغان در هوا مرغوبه امید

قرب حضرت صمدیت می پرند تا مرغ در هوا باشد در برابر او آواز [illegible] حاصل الامر آنکه
ذکر محبت و شوق رود حدیث [illegible] و زحمت و دوزخ چه کند محمد بن فضیل رحمة الله علیه گوید عجب
از آن دارم که اندر دنیا خانه وی طلبند چرا نه اندر دل مشاهده وی طلبند که خانه باشد که یابد و باشد
که نیابد اما مشاهده لا محاله باشد اگر زیارت سنگی که سالی یک بار بود و نظر باشد فریضه بود پس زیارت دلی
که روزی سیصد و شصت بار نظر باشد از فرض فریضه تر بود اکنون ای دوستان مادرزاد را نه زیارت
خانه و نه زیارت دل خاک مصیبت بر فرق باید ریخت و بر شقاوت و ادبار خود باید گریست از این جا به
و تا به سر دست باید نشست خوش گفته است بیت من در پی صبح طرب جان طالب شبها غم
بدر روزنا و نیز [illegible] را از حیاء کی مقبل کنم [illegible] از خود و از طاعت خود منکر باش تا [illegible] خود را به نظر زنا آمیز
عبادت خود را بت پرستی شمر و خود را نمرودی و فرعونی تصور کن و از دعوی دور باش که بساط عزت
ربوبیت بساطی است که هر که بحاشیه آن بساط رسید همه [illegible] پدید و همه سراپا هاش [illegible]
و همه جانش رنگ ضلالت گرفت و همه طاعتش با معاصی برابر آمد اگر فصیح جهالت گنگ گردد
و اگر عالم عالم است جاهل گردد چون در عظمت و عزت بی نیازی او نظر کنی همه موجودات عدم بینی
و چون سلطان عزت و قدرت و توانگری همه معدومات را موجودات یابی اگر خواهد در هر لحظه صد هزار
چون محمد صلی الله علیه و آله و سلم بیافریند و هر نفسی از انفاس ایشان مقام قاب قوسین دهد
در جلال او ذره زیادت نگردد و اگر خواهد در هر نفسی صد هزار چون فرعون بیافریند تا دعوی
انا ربکم الاعلی کنند در جمال و کمال او ذره کم نگردد اگر خواهد هر چه بر روی زمین کافری و مشرکی است
در دریای رحمت غرق کند از صفت قهر او ذره کم نگردد و اگر خواهد هر چه در عالم نبی و ولی است
همه را در یک سلسله قهر کشد و خالدا مخلدا در عذاب الیم بدارد از صفت رحمت وی ذره کم نگردد
ای برادر آنجا که قدرت و عظمت او علم زند مکنونات و [illegible] و مخلوقات را چه خطر [illegible]
کودکی خود را به بیرستان فرستاده بود چون شبانگاه بخانه باز آمد او را پرسید امروز استاد ترا
چه آموخت گفت اینکه الف که هیچ ندارد والسلام

۲

سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
١٦	مریدان	و مریدان	١٧	٢١	رسوخ و محبت	رسوخ محبت
١٠	بجشبانه	بجشبانه				
١٥	قفه	قفه	١٩	١٠	اسبت	است
٢٨	ارین	این	〃	١٢	الہی	الہی ازدی
٢١	ہر	بہر	٢٠	٦	سیکنم	میکنیم
١		اسجگہ سجدہ کرنا چاہیے	٢١	٧٠	نشہد	تشہد
٨	النفات	الصفات	٢٣	١٦	مقاله سوم	مقام سوم
٣	آئینہ	کہ آئینہ	٢٧	٧	ہندگان	بندگان
٣	الرحیم	رحیم	٢٨	٦	مرید آنرا	مریدانرا
١٣	ازا	اذا	٣٠	١٣	نقشبندیہ	نقشبندرا
١٣	ازان	اذان	٣٢	١٠	ماکتبنا	ماکتبناها
٦	لله	الله	٣٢	١٢	اختیار	اختراع
١١	عبابت	عبادت	٣٣	١٩	نمتواند شد	نمیتواند شد
٨	انہا	ازانہا	٤١	٢		و
١٣	باشد	باشند	٤٣	٣	جلشانہ	جلشانہ
١٩	بس	پس	٤٤	١٨	علیا	علیا
١٦	سرخفی	سر و خفی	٤٦	١	صغرای	صغرٰی
١٣	وار العظیم	دار العظیم	٤٧	٩	رسی	قدسی
١٤	خفا	حقبا	٤٨	١٠	بہ پیغمبری	بہ پیغمبری
٥	بودن	بون	٤٩	١٣	اخیره	آخره
٨	بہلت	بحلت	٤٩	〃	توفیحا	فوحجا
			٥٠	١٤	اوقات	دراوقات
			〃	٢١	عفوه	عفو و
			٥٥	١	ذوالحدارا	ذا الحدارا

اردو عام فہم عبارت [illegible]

فقیر نے یہ تفسیر اردو میں لکھنا شروع کی ہے کوئی بے اصل مضمون اس میں
درج نہیں ہوتا ہر روایت کا حوالہ کتب حدیث سے لکھدیا جاتا ہے جسکا نام
مذکور نہوا اسکا مختصر و مبسوط تذکرہ حاشیہ پر لکھدیا جاتا ہے تفسیر مطابق حدیث
اور اقوال صحابہ اور تابعین کے لکھی جاتی ہے عبارت عام فہم ہوتی ہے
سید احمد خان کی تفسیر کا بھی پورا جواب دیا گیا ہے۔ رمضان سنہ ۱۳۰۰ سے اسکی
اشاعت اسکی ایک جزو ماہوار ہوتی تھی اسیطرح شعبان سنہ ۱۳۰۲ تک ایک جلد
تمام ہوئی جسکی قیمت اب ۴ ہے اور رمضان سنہ ۱۳۰۲ سے اسی جلد ثانی شروع
ہوئی جو لوگ تین روپیہ سال قیمت پیشگی معہ محصول دیتے ہیں انکو دو جزو
اور جو ۲ سال دیتے ہیں انکو ایک جزو ماہوار دیا جاتا ہے۔

المشتہر

محمد احتشام الدین مرادآباد محلہ قاضی ٹولہ